

علیه سرمایه

♦ ♦

نشریه کارگران ضد سرمایه داری
شماره ۶، بهمن ۹۵



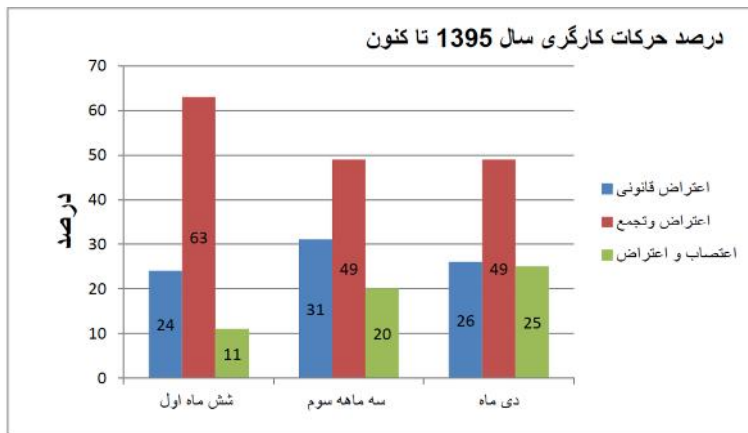
جنبش کارگری ایران در دی ماه سال ۱۳۹۵

ما هر ماه گزارش نسبتاً کوتاهی از آن چه که کارگران ایران در طول این مدت در مقابله با سرمایه و دولت آن انجام داده‌اند برای خود کارگران تهیه و منتشر کرده‌ایم. اگر قرار باشد که این روند به یک عادت تبدیل گردد که در آن به هیچ کمی، کاستی، پیشرفت در سازماندهی کارگری و درج‌زدن آن پرداخته نشود هیچ مضمّن ثمر نخواهد بود و کاری خواهد شد که طبق عادت بدون هدف و سمت و سو انجام گرفته و در جهت سازماندهی شورائی جنبش کارگری هیچ قدمی بر نداشته است. هنگامی که ما از رشد اعتصابات در سه ماهه سوم سال در مقایسه با شش ماه اول سال (۷۶ اعتصاب در مقابل ۷۱) صحبت کردیم و از سازماندهی این اعتصابات سخنی به میان نیاوردیم این نه فقط از کم‌کاری ما بلکه از نبود و ضعف سازماندهی طبقه کارگر به عنوان طبقه حکایت دارد. این نکته بسیار اساسی و مهم است زیرا هدف از اعتصاب نه فقط باز پس گرفتن دستمزدهای معوقه و احیاناً افزایش دستمزد، شرایط بهتر کار و امنیت بالاتر شغلی است بلکه از همه این‌ها مهم‌تر اعم از این که اعتصاب پیروز شود و چه شکست بخورد، همین قدر که اعتصابی رخ داده است می‌توان از جنبش کارگری صحبت کرد زیرا این جاست که سازمان طبقاتی کارگران امکان شکل گرفتن خواهد داشت، سازمانی که مبارزات روزمره کارگران علیه سرمایه را پیش می‌برد، در این روند آموزش می‌بیند، روابط درونی و بین‌بخش‌های مختلف آن مستحکم می‌گردد، کارگران پیشرو یکدیگر را بهتر می‌شناسند، راه‌های مبارزه طبقاتی را با هم تجربه می‌کنند و از میان شعله‌های آتش مبارزه طبقاتی آن چنان سازمانی شکل می‌گیرد که دیگر حتی بدترین، مخوف‌ترین و جنایتکارترین نیروی ارتجاعی نیز نمی‌تواند آن را از میان بر دارد. همه‌ی جناح‌های طبقه حاکم مجبورند این نیروی طبقاتی را به صورت بسیار جدی در محاسبات خود منظور کنند و از هراس میدان داری آن آماده عقب نشینی‌ها گردند. اما

تا کنون ما و جنبش ما نومیدانه در حلقه تنگ اعتصاب و اعتراض برای باز پس گرفتن حقوق از دست رفته و احیانا شرایط بهتر کار بعنوان هدف نهایی و نه امکانی برای سازماندهی طبقاتی، دور زده‌ایم. این سرانجام خوبی ندارد بخصوص هنگامی که ما در رسیدن به خواست‌هایمان شکست بخوریم. ذکر این نکته بسیار ضروری و مهم است که هنگامی که از سازماندهی طبقاتی کارگران صحبت می‌شود نه یک اتحادیه نظیر سایر سازمان‌ها که حایلی است بین ما و سرمایه داران، که سرکردگان اداری آن به نام ما با مسئولین دولت سرمایه و سرمایه‌داران بر سر حقوق و شرایط کار ما مذاکره می‌کنند، بلکه منظور از سازماندهی، بوجود آوردن آن ارگانی است که از درون جنبش خود ما بیرون آمده باشد نه این که هدیه‌ای از جانب دولت سرمایه چنان که تا کنون بوده به ما تقدیم گردد. از همه مهمتر، طبقه کارگر ایران حتی به تجربه این را دریافته است که در شرایط زبونی و استیصال حتی مبارزه‌اش برای افزایش دستمزد نیز به هیچ کجا نمی‌رسد. این یک واقعیت بسیار جدی است که باید قبول نمود. بدون آنکه قدرت طبقاتی خود را متشکل کنیم وضع ما روز به روز وخیم‌تر خواهد شد. بدون داشتن این قدرت متحد و متشکل ضد سرمایه داری، اعتراضات و مبارزات ماهیچ خلی به ارکان قدرت سرمایه وارد نخواهد ساخت. سرمایه همچنان ماندگار خواهد بود و ما روز به روز زبون تر خواهیم گردید. کما اینکه تا کنون شده است. مبارزه روز ما برای افزایشمزدها یا هر مطالبه دیگر باید در عین حال مبارزه ای در راستای سازمانیابی نیرومند پیکار ضد سرمایه داری ما باد. کسب تولن تعرض هر چه مؤثرتر علیه سرمایه‌بایست اساس سازماندهی ما قرار گیرد لذا تکیه و اصرار به ایجاد شوراهای کارگری نه تغییر نام اتحادیه به شورا است بلکه رسیدن به این شناخت و گسترش آن در میان آحاد طبقه کارگر است که شوراهای کارگری تنها سازمان طبقه کارگر است که نه بر فراز سر طبقه کارگر بلکه از درون جنبش این طبقه و برای الغای کار مزدی شکل می‌گیرد و ویژگی آن عمومی و سراسری بودن است. اتحادیه‌های کارگری در چارچوب قانون کار سرمایه عمل می‌کنند و لذا بر اساس روابط تولید سرمایه‌داری و درون این نظام و در تبعیت از قوانین آن هستند در حالی که شوراها در مقابل سرمایه و روابط تولید آن هستند و برای سرنگونی نظام کار مزدی می‌بایست شکل گیرند. این کاری بس بزرگ و عظیم است که می‌بایست آغاز شود و این کار بزرگ نتایج بزرگ و تاریخ‌سازی نیز به همراه خواهد آورد.

ما می‌بایست به ریشه‌های اصلی خود یعنی اتکاء به نیروی طبقاتی خود باز گردیم. تاکنون همه ی دستگاه‌های ساخته شده برای ما و از بالای سر ما و علی‌رغم منافع طبقاتی ما تصمیم می‌گرفتند، این دوره مدت‌هاست سپری شده و ما نتایج اسفبار ادامه این روند را می‌بینیم که چگونه ما در جا می‌زنیم و هیچ چیز به پیش نمی‌رود. با وجودی که تعداد اعتصاب‌ها ماه به ماه بیشتر می‌گردد و انعکاس آن را ما در نسبت با سایر حرکات کارگری نظیر اعتراضات و تجمعات و اعتراضات قانونی (اعتراض فردی و تک نفری کارگران به شرایط کار، دستمزد عقب مانده، بستن کارخانه و اخراج کارگران) می‌بینیم اما این کافی نیست زیرا ما را به یکدیگر وصل نمی‌کند و هنوز جنبش ما از عدم ارتباط بین حوزه‌های مختلف تولید و توزیع و خدمات رنج می‌برد. ما حتی در یک شرکت و موسسه قادر نیستیم بخش‌های مختلف را با وجود انگیزه تجمع و اعتصاب با یکدیگر همزمان و هم‌آهنگ نماییم. کارگران بخش‌های مختلف یک کارخانه از ترس، زبونی و محافظه‌کاری حتی با انگیزه‌های یکسان و مسائل مشترک جداگانه دست به اعتراض و اعتصاب می‌زنند. این منتهای بدبختی و پراکندگی ما است که حاضر نیستیم دست اتحاد به یکدیگر در مقابل دشمن طبقاتی که از هیچ حيله‌گری، عوام‌فریبی و دغل‌کاری ابا ندارد، دهیم. همه چیز و همه تحرک ما از پیشروی سخن می‌گویند اما در عین حال از ضعفی بسیار بزرگ رنج می‌برند. جنبش کارگری ما در دی ماه این سال شاهد ۳۴ اعتصاب توأم با اعتراض بوده است در حالی که اعتصابات در دوره سه ماهه قبل آن ۷۶ بود در و در کل شش ماهه اول سال ۷۱ اعتصاب داشتیم. این‌ها از رشدی بزرگ و ارتقا جنبش ما از سطح اعتراض و تجمع که تا حدودی منفعلانه است به ابتکار عمل و سازماندهی بهتر، به توقف تولید و سود سرمایه، به تنها حرکتی که در آن کارگران تنها نیروی فعال و تصمیم گیرنده‌ی سرنوشت سرمایه‌اند حکایت می‌کند. ما می‌بایست از این روند فراتر رویم و هسته‌های جنبش شورائی خود را بنیان گذاریم. در این جا نبایست توقف کرد، می‌بایست به جلو رفت. زیرا با وجودی که تعداد حرکات کارگری به نسبت روز در دی ماه نسبت به سه ماه قبل تفاوت چندانی نکرده (۴,۷ حرکت بطور متوسط در هر روز) اما این اعتصابات است که به نسبت افزایش یافته است و این روندی است که ما در سه ماهه سوم سال نیز شاهد آن بودیم اما اکنون بوضوح می‌بینیم که یک چهارم همه جنبش کارگری در دی ماه را اعتصاب همراه با

اعتراض تشکیل می‌دهد (نکته‌ای که در نشریه علیه سرمایه شماره ۵ به اشتباه، اعتصاب توام با اعتراض را هم سطح اعتراض قانونی قلمداد کرده بود و من به این ترتیب آن را اصلاح می‌کنم)



نمودار (۱)

تقسیم حرکات کارگری ایران بر اساس نوع حرکت و جنبش در شش ماه اول سال، سه ماهه سوم (مهر، آبان و آذر) و دی ماه

باید توجه داشت که منابع تمامی گزارشات و داده‌های نمودارهای این تحلیل‌ها از سایت‌ها، روزنامه‌ها و موسسات گوناگون سخن‌پراکنی سرمایه است. و چنانکه قبلاً نیز ذکر شد کل حرکات کارگری و جنبش طبقه کارگر ایران محدود به این نیست چنان که هنگامی که حوادث دیگری نظیر آتش گرفتن ساختمان پلاسکو، اعیاد و نظایر آن که توجه روزنامه‌ها و موسسات رژیم سرمایه به خود جلب و مشغول می‌کند گزارش اخبار کارگری یا اصولاً موقتا متوقف می‌شوند و یا کاهش چشمگیری می‌نمایند اما این بدین معنی نیست که کارگران در آن روز و یا روزها ساکت‌اند و جنبش کارگری تعطیل شده است بلکه جریان دارد اما گزارشی تنظیم و انتشار نمی‌یابد.

همانطور که در بررسی جنبش کارگری سه ماهه سوم نیز بیان کردیم این فقط کارگران صنایع و صنایع بزرگ نیستند که اعتصاب می‌نمایند بلکه این در تمامی حوزه‌های سرمایه اعم از تولید

و توزیع کالا، خدمات تجاری تا خدمات شهری (کارگران شهرداری) خدمات درمانی، شامل توده‌های عظیم کارگری و حتی جمع محدود نیز می‌گردد. به این ترتیب اعتصابات شامل ساده‌ترین کارگران تا کارگران تکنسین صنایع، کارگران بهداری‌ها و بیمارستان‌ها از پرستاران تا کارگران متخصص یعنی پزشکان را شامل می‌شود زیرا هجوم سرمایه به کارمزدی در همه ابعاد آن است، نپرداختن دستمزد، افت شرایط کار، افزایش شدت استثمار، ایمن نبودن محیط کار شامل همه‌ی نیروی مزدی ایران می‌گردد. دستمزدهای معوقه که در بسیاری موارد به چندین ماه و سال سر می‌زند در حالتی در جریان است که کارگران مربوطه شبانه روز در حال کاراند. در کارخانه، موسسه اداری، بیمارستان، شهرداری و همه جا یا تولید می‌کنند و یا کالاهای تولید شده را به سرمنزل مقصود می‌رسانند، نیروی کار را آموزش می‌دهند و یا از آن مراقبت می‌کنند تا به روند تولید سود باز گردد، محیط شهر را تمیز می‌کنند و در و دیوار را زیور می‌نمایند و هنگامی که تمامی این‌ها انجام شد و سودهای کلان که ما ارقام آن‌ها را در جابجایی بین روسا مشاهده می‌کنیم، به جیب سرمایه‌داران و دولت آن‌ها سرازیر شد آن وقت طمع سرمایه دبه می‌کند و هجوم به حداقل زندگی کارگران نیز آغاز می‌شود. سرمایه‌داران دستمزدها را نیز به کوه سودهای نجومی خود می‌افزایند. محور اصلی اعتصابات و اعتراضات تاکنون بر سر کسب حداقل زندگی یعنی رفع گرسنگی و کاهش درد نداشتن نان شب بوده است.

برخی اعتصابات توأم با تظاهرات در مدتی نسبتاً طولانی انجام شدند که به جای خود مورد بررسی جداگانه قرار می‌گیرند. اما عموماً این اعتراضات در یک ماه اخیر به اعتصاب تکامل یافتند و اعتراضات فردی و دسته‌گریخته از نظر تعداد و درصد کاهش یافتند. این‌ها تماماً نشان از رشد جنبش کارگری ایران در این مدت چهار ماهه اخیر دارد.

ابراهیم پاینده

بهمن ۱۳۹۵

حادثه ساختمان پلاسکو، جنایت سرمایه و دولت سرمایه‌داری

ساختمان پلاسکو، برجی که در نقطه، نقطه آن، سرمایه‌داران «کوچک تر»!!، نیم قرن تمام کشنده‌ترین تازیانه‌های تشدید استثمار را بر گرده ضعیف‌ترین، مفلوک‌ترین و فرومانده‌ترین کارگران فرود می‌آوردند تا بیشترین سودها و سرمایه‌ها را بر هم انباشند، در صبحگاه روز ۳۰ دی طعمه حریق شد و فرو ریخت. پلاسکو می‌توانست سرنوشتی دیگر یابد. این موزه کثیف یادمان همه شکل‌های بربریت و توحش بورژوازی، این شکنجه‌گاه مخوف، این محل نمایش اعمال همه شیوه‌های فرسایش جسمی و فکری کارگران می‌توانست به جای آنکه در آتش آزودجویی هار سرمایه سوزد، به دست کارگران و جنبش آگاه بردگان مزدی افتد، می‌توانست با دستان نیرومند جنبش کارگری بر سر سرمایه‌داران خراب گردد. پلاسکو می‌توانست هر کدام این دو سرنوشت را به آزمون ایستد. حالت دوم روی نداد، کارگران در شرایطی نبودند که چنان کنند. اما شکل دوم اتفاق افتاد و وقتی رخ داد دنیای فاجعه‌های دامنگیر کارگران شاغل در سلول، سلول خود را تا اوج انفجار پیش راند و از همه لحاظ انفجاری ساخت.

آمار کشتگان پلاسکو نه فقط هنوز معلوم نیست که به احتمال زیاد برای سال‌های آتی هم مکنون و سر به مهر باقی ماند. بنیاد هستی بورژوازی با وارونه‌سازی، دروغ، استتار و تحریف واقعیت‌ها عجب اندرونی و تجزیه‌ناپذیر است. سرمایه‌داران و دستگاه‌های قهر و قدرت آنها زمین و زمان زندگی کارگران را به هم می‌دوزند تا تمامی راه‌های برملا شدن و افشاء برابری‌های سرمایه را بر روی آنها سد سازند. در هر کجا که موفق نمی‌گردند، صرفاً و صرفاً فشار صف‌آرایی و قدرت مقابله توده‌های کارگر است که آنها را از این جنایت روتین باز می‌دارد. یک گوشه مهم فاجعه حاضر نیز در همین جا است. تمامی نهادهای ذریبط دولت

سرمایه از همان لحظه نخست وقوع فاجعه بسیار خوب می‌دانستند که چه تعداد کارگر در این جا، در کوره آدم‌سوزی سرمایه خاکستر شده است، اما کارگران شاغل برج پلاسکو، کل همزنجیران و جنبش طبقه آنها یارای کشف و افشاء این توحش بورژوازی را نداشتند. شهرداری، وزارت کار، سازمان آتش‌نشانی و ارگان‌های مشابه همگی آمار کشتگان را دارند اما کل این نهادها با سبعیت بسیار بی‌مانندی همه توان خود را بر هم انباشت کرده‌اند تا حتماً آمار واقعی جان‌دادگان و خاکستر شدگان از انتظار مخفی دارند. چرا؟ برای اینکه شمار کارگران قربانی معبد سود سرمایه در همه جا، از جمله در پلاسکو بیش از حد بالاست و آنها با درندگی، با تسلط و چیره دستی تمام می‌خواهند، این آمار بسیار بالای تکان دهنده را استتار و رمزآمیز کنند. می‌خواهند احساس، انتظار، بردباری، خیال، ضعف، فروماندگی و همه چیز توده‌های کارگر را با ماشین فریب و نیرنگ مهندسی نمایند تا خشم و قهر آنها را از انفجار باز دارند و زیر کنترل گیرند. سرمایه‌داران و دولت آنها چنین می‌کنند و طبقه کارگر و جنبش کارگری زیر فشار مرگبارترین استیصال‌ها و فروماندگی‌ها قادر به فشار علیه صاحبان سرمایه و دولت سرمایه‌داری نیست، یارای آن را ندارد که نهادهای قدرت سرمایه را به اعلام شمار واقعی کشتگان مجبور سازد. خبرهای زیادی حاکی است که شمار خانواده‌های مراجعه کننده به کلانتری‌ها برای پر کردن فرم مفقودین از ۲۰۰ بالاتر رفته است و این در حالی است که نهادهای دولت سرمایه با عوام‌فریبی بی‌شرمانه‌ای از کشته شدن ۱۹ نفر و این نوع ارقام سخن می‌رانند!!! این موقعیت فرسوده و زبون جنبش طبقه ماست که به صاحبان سرمایه و دولت آنها فرصت می‌دهد تا دست به این فریبکاری‌ها بزنند. موقعیتی بسیار رقت بار که بر فراز آن حتی توان مجبورسازی رژیم به اعلام شمار قربانیان همزنجیر خود در کوره‌های آدم‌سوزی سرمایه‌داری را دارا نیستیم.

بر اساس آنچه رسانه‌های رسمی بورژوازی تصدیق نموده‌اند بیش از ۵۶۰ کارگاه تولیدی، واحد تجاری و مرکز کار در ساختمان پلاسکو مستقر بوده است. حدود ۴۰۰۰ کارگر، در این واحدها استثمار می‌شده‌اند، سود و سرمایه تولید می‌کرده‌اند و از طریق فروش نیروی کارشان با بهای شبه رایگان ارتزاق می‌نموده‌اند. همه این ۴۰۰۰ کارگر با ریزش پلاسکو بیکار شده‌اند

و همه این بیکاران، اینک تسلیم جوخه مرگ ناشی از گرسنگی شده‌اند، اما این، فقط نقطه‌ای از پیکره عظیم و هولناک ماجرا است. شمار کارگران بیکار شده برج پلاسکو فقط این ۴۰۰۰ نفر نیست. برای داشتن آمار واقعی باید به آنچه سرمایه و دولت‌های درنده سرمایه‌داری در طول چند دهه اخیر بر سر توده‌های کارگر آورده‌اند نگاه کرد. نظام بردگی مزدی دیری است که بخش وسیعی از چرخه ارزش‌افزایی و تولید سود خود را به عمق آلونک‌های مسکونی توده‌های کارگر در همه شهرها و روستاها، به زاغه‌های درون حلیی آبادها، حصیرآبادها، زورآبادها، خاک سفیده‌ها، کپرآبادها، به هفت‌پس‌توی کومه‌های نمور ۱۹ میلیون کارگر نفرین شده دوزخ‌نشین حاشیه شهرهای بزرگ و کوچک بسط داده است. میلیون‌ها کارگر زن مدفون در گورستان کارخانگی هر روز و هر هفته به کارگاهها و مراکز مختلف تولید رجوع می‌کنند، کارهای دوخت، چرخ‌کاری، برش، اتوکشی، بسته‌بندی، سبزی پاک‌کنی و دهها کار شاق دیگر این واحدها را، در قبال نازل‌ترین و حقیرترین مزدها، به دوش می‌گیرند. آنها کل این کارهای تن‌فرسا را نه در کارگاه‌ها، که در زاغه‌های خود انجام می‌دهند. سرمایه دهه‌ها است که با نفرین شده‌ترین بخش طبقه کارگر چنین می‌کند. این جمعیت کثیر چندین میلیونی را به بربرمنشانه‌ترین شیوه ممکن استثمار می‌نماید و پروسه استثمار آنها را با عظیم‌ترین صرفه جویی‌ها در هزینه تولید کالاها و در همین راستا افزایش نجومی ارقام سودها به هم قفل کرده است. سرمایه این شمار عظیم توده کارگر را با حقیرترین مزدها، مورد سلاخی قرار می‌دهد و در همان حال، در پویه استثمار آنها، کل هزینه‌های مربوط به اجاره بهای کارگاه، آب، برق و گاز کارگاه، هزینه ایاب و ذهاب کارگر به کارگاه، هزینه هر شکل بیمه درمان، بازنشستگی و تأمین اجتماعی کارگر، هزینه پرداخت اضافه‌کاری و حق اولاد و کمک اجاره محل اقامت کارگر و تمامی هزینه‌های دیگر تولید کالاها را از دوش خود ساقط و با بشرستیزی غیرقابل توصیفی بر دوش کارگران می‌اندازد. از اینها که بگذریم جمعیت کثیری کارگر به صورت قطعه‌کاری که باز هم شیوه دیگری از تشدید ددمنشانه استثمار توده‌های کارگر توسط سرمایه است در ارتباط با کارگاه‌های مختلف درون پلاسکو برای سرمایه‌داران صاحب این بنگاه‌ها کار می‌کرده‌اند و استثمار می‌شده‌اند. جمعیتی که بازهم شمار آنان هیچ معلوم نیست. در ساختمان

پلاسکو، در این قلعه توی در توی و جادویی سبیت سرمایه‌داری ایران، طبقه سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری، فقط ۴۰۰۰ کارگر را استثمار نمی‌نمودند. فقط این ۴۰۰۰ کارگر را راهی برهوت بیکاری نکرده‌اند. سرمایه‌داران صاحب بنیاد مستضعفان و سرمایه‌داران درنده مستأجر این تراست غول پیکر مالی و صنعتی، هزاران کارگر دیگر را هم به شیوه فوق در عمق زاغه‌ها و کومه‌های مسکونی استثمار و سلاخی می‌نموده‌اند. یک کارگر ناشناس شاغل در یکی از مراکز کار پلاسکو، در گفتگوی خویش با رسانه‌های دولت سرمایه تصریح کرده است که هر واحد مستقر در این برج استثمار و وحشت، حدود ۱۰۰ کارگر را به چرخه تولید سود خود زنجیر می‌کرده است. اگر این رقم را در شمار واحدها ضرب کنیم با یک جمعیت کارگری بیش از چند ده هزار نفر مواجه خواهیم شد. کل این کارگران فاقد هر گونه اسم و نشان و آدرس کارگری نیز اکنون بیکار شده‌اند. همه این‌ها و افراد خانواده آن‌ها نیز خود را زیر تیغ سهمگین گرسنگی می‌بینند.

پلاسکو به طور واقعی موزه همه اشکال عتیق و مدرن بربریت سرمایه‌داری بود. موزه‌ای که فروری آن با آتش از سودجویی سرمایه و نه شعله‌های زندگی‌ساز پیکار توده‌های کارگر، باز هم ادامه تشدید، توسعه و تعمیق انفجارآمیز همان بربریت‌ها است. نظام سرمایه‌داری در فاز کنونی انحطاط و بحران‌خیزی روزافزونش، در چندین دهه اخیر، بسیار درنده‌تر، سفاکانه‌تر و خون‌آشام‌تر، به جان کارگران افتاده است تا نرخ رو به افت سودش را به چالش کشد، تا نرخ اضافه ارزش‌های افسانه‌ای و طلایی بی‌سابقه به دست آرد. جمهوری اسلامی به عنوان یکی از هارترین رژیم‌های سرمایه‌داری دنیا و در مکان دولت سرمایه در یکی از بحران‌خیزترین حوزه‌های سرمایه جهانی، کل این یورش‌ها را برنامه‌ریزی و اجرا و اعمال کرده است. از شروع دهه ۷۰ به بعد، دولت‌های رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد همه این شیخون‌ها را لباس قانون، لباس قانون کار، لباس حقوق مطلق بلامعارض سرمایه‌داران و لباس بی‌حقوقی مطلق غیرقابل هیچ اعتراض طبقه کارگر پوشاندند. بر اساس مصوبات این دولت‌ها، حق هر نوع بیمه بیماری، هر میزان غرامت ایام بیکاری، حق داشتن روزهای تعطیل، حق مرخصی سالانه، حق هر گونه امنیت شغلی و حق تمامی آنچه که روزگاری، جنبش کارگری به یمن پیکارهای

سالیان دراز خود بر وحوش بورژوازی تحمیل کرده بود، همه و همه از میلیونها شاغل کارگاههای دارای ۹ کارگر و کمتر سلب گردید. پلاسکو یکی از مراکز مهم اعمال این درندگی و بربریت سرمایه‌داری علیه کارگران بود. غالب کارگاههای این مجتمع، مراکز دارای کمتر از ۱۰ کارگر به حساب می‌آمدند!!! چرا؟ پاسخ ساده است. به این دلیل که بخش عظیمی از چرخه کار و تولید خود را به عمق آلودگیهای زنان کارگر بسط داده بودند، به این دلیل که جمعیت کثیری از کارگران زیر تیغ استثمار آنان زنان نفرین شده بدون هیچ اسم و نشان و آدرس و شناسنامه کارگری بودند.

سرمایه‌داران و دولت آنها در پویه سلاخی و قتل عام بهای نیروی کار و معیشت کارگران با یک تیر نشانه‌های متعددی را تیرباران می‌کردند. در یک جا توده وسیع کارگری را که با حقیرترین میزان مرزها و بدون هر نوع حق و حقوق اولیه انسانی در درون زاغه‌ها استثمار می‌نمودند وارد لیست بردگان مزدی خود نمی‌ساختند و از سوی دیگر آمار کارگران شاغل در کارگاه‌ها را به حداقل و به زیر ۱۰ نفر می‌رساندند. آنها تمامی ضرایب تشدید استثمار توده کارگر را به نفع افزایش سودها و سرمایه‌های خود در هم ضرب می‌کردند و حاصل ضرب کل این بربریت‌ها را بمب فرسایش، گرسنه کردن و به فقر و فاقه و فلاکت انداختن کارگران می‌نمودند. سرمایه‌داران حدود ۶۰۰ واحد تولیدی و تجاری پلاسکو چنین می‌کردند و اکنون به دنبال ریزش ساختمان پلاسکو نه ۴۰۰۰ کارگر که چند ده هزار کارگر به جرگه کارگران بیکار فاقد هر گونه بیمه بیکاری و بیماری و حق بازنشستگی و هر گونه حقوق اولیه انسانی دیگر ملحق شده‌اند. روزنامه‌های دولت سرمایه نوشته‌اند که از کل این جمعیت گویا ۷۰۰ کارگر در شمول مقررات موسوم به «بیمه اجتماعی» قرار دارند. هم زمان فریاد توده کارگر از همه سو بلند شده است که حتی همین رقم نیز دروغ محض است. از میان این ۷۰۰ نفر عده کثیری با اینکه در طول سالها هزینه بیمه بودن را پرداخت کرده‌اند اما نوع بیمه آنها «اختیاری» تلقی می‌گردد!!! و بر همین پایه هیچ نوع غرامت و «حق بیمه» به آنها تعلق نمی‌گیرد!!!

پلاسکو از روز بنا تا لحظه فروریزی، موزه، نمایشگاه، آوردگاه، مرکز کشف و محک و اعمال همه شیوه‌ها و فنون و سیره‌ها و سنت‌های بربرمنشانه سرمایه‌داری علیه ضعیف‌ترین و

فرومانده‌ترین لایه‌های طبقه کارگر بود. در این جا سرمایه کل سرشت و کارکردهای سرشتی خود را، طبقه سرمایه‌دار تمامی توانایی و تدبیر و اندیشه و ابتکار خود را، دولت بورژوازی کل زرادخانه‌های پلیسی، نظامی، امنیتی، سیاسی، حقوقی، مهندسی افکار، قانون، قانون کار، شریعت، اخلاق و لیستی طولی از سایر صورت‌بندی‌های قدرت و ظرفیت تاخت و تاز خود را برای سلاخی هر چه فرساینده‌تر توده‌های کارگر به کار می‌گرفتند. سرمایه در اینجا از تحمل هر میزان فشار قدرت کارگران و شلاق اعتراض آنها آزاد بود، زیرا که صدای قهر، عصیان و خشم چند کارگر در زوایای تاریک کارگاه‌های کوچک چند نفره در هیچ کجا پژواک نمی‌شد. زیرا این کارگران در هیچ ارتباط جنبشی سازمان یافته و متحد علیه سرمایه حضور مؤثر نداشتند. زیرا کارگران هر کارگاه در پویه کارزار طبقاتی، نقش ساکنان جزیره‌های مهجور را در رابطه با هم‌زنجیران خویش بازی می‌کردند. زیرا آنها در هیچ سطحی دست به کار بستن میثاق پیکار متحد، سراسری و شورایی با سایر آحاد طبقه خود علیه سرمایه نبودند. در اینجا، در پلاسکو، سرمایه با فراغ بال تا هر کجا که می‌خواست کوه جنایت‌ها را بر سر توده‌های کارگر آوار می‌نمود، این وضع قطعاً، برای طبقه سرمایه‌دار عظیم‌ترین موهبت زمینی بود اما تنها موهبتش نبود. سرمایه‌داران در اینجا همه آنچه را که در جوهره هستی سرمایه است به صورت قانون، در شکل بندها، مصوبه‌ها، ماده‌ها، تبصره‌ها، پاراگراف‌ها، اصول، احکام و بخشهای طولی قانون کار در دست داشتند. مطابق همه این مواد و مندرجات و مبانی و حواشی، نه تراست صنعتی - مالی غول پیکر بنیاد مستضعفان و نه هیچ یک از سرمایه‌داران مالک واحدهای تولیدی و تجاری و بنگاههای «خدماتی»!! موجود در پلاسکو ملزم به قبول هیچ هزینه‌ای برای تضمین امنیت جان کارگران و ایمنی محیط استثمار آنها نبودند. اصلاً خود دولت سرمایه، خود وزارت کار، خود نهادهای فریب و ترفند بورژوازی نیز قرار نداشتند که در این حریم امن استثمار و جنایت سرمایه، هیچ پرس‌وجو و گفتگویی پیرامون ایمنی محل کار با هم داشته باشند. بالعکس قرار همگی فقط آن بود که این خیل کثیر سرمایه‌دار معاف از هر گونه محاسبه و مفاصا حساب، ابعاد شدت استثمار کارگران را افزایش و باز هم افزایش دهند.

ساختمان پلاسکو بالاخره فرو ریخت و الان تنها و تنها مشغله بسیار بی‌آزار صاحبان سرمایه و دولت سرمایه‌داری آنست که مجاری بروز خشم احتمالی توده‌های کارگر را به موفق‌ترین شکلی مهندسی کنند. آنسان که از هیچ کارگری در هیچ کجا فریاد اعتراضی بر نخیزد، آنسان که گویا طبقه‌ای به نام طبقه کارگر و جنبشی به نام جنبش کارگری و کارزاری به نام مبارزه طبقاتی وجود ندارد. همه شواهد گویای آن است که در این جا هم سرمایه‌داران پیروز ماجرا هستند. حرف طبقه کارگر چیست؟ باید چشم به راه بود.

مزدک کوهکن

بهمن ۱۳۹۵

مبارزات کارگران هپکو، در خشش‌ها و تاریکی‌ها

شرکت تولید ماشین‌های صنعتی و راه‌سازی اراک (هپکو) در سال ۱۳۵۱ توسط سرمایه‌داران داخلی تأسیس شد. در سال ۱۳۵۴ دامنه فعالیت‌های اقتصادی خود را بسط داد، با شرکت‌های خارجی متعددی از جمله ایترتاش، پوکلین، ساکائی، رایتاپاک و لکوموتیو از کشورهای امریکا، فرانسه، ژاپن، سوئد، فنلاند و آلمان باب شراکت، داد و ستد و انعقاد قراردادهای مختلف تکنیکی، صنعتی و بازرگانی گشود. طولی نکشید که هپکو به یک غول بزرگ صنعتی مرکب از گروه‌های مختلف از جمله گروه صنایع، انرژی، تکنیک‌های آموزشی و اطلاعاتی، گروه بورس، ساختمان، «خدمات رفاهی»، بانک و بیمه و شرکت‌های تولید ماشین‌آلات سنگین تبدیل شد. کارخانه هپکو در سال ۵۷ به دنبال وقوع قیام بهمن و شکست فاجعه بار جنبش کارگری ایران، از سرمایه‌داران سابق آریامهری به سرمایه‌داران اسلامی منتقل گردید و اداره آن به دست دولت جمهوری اسلامی افتاد. این شرکت در سال ۱۳۸۶ از طریق بازار بورس کشور، در معرض فروش قرار گرفت. علی اصغر عطاریان سرمایه‌دار صاحب غول مالی و صنعتی کوثر، شریک مقتدر سپاه پاسداران و «بنیاد شهید» ۷۳٪ سهام آن را خریداری کرد و از این طریق مالک دومین مجتمع عظیم تولید ماشین‌آلات راه‌سازی کشور شد. سرمایه‌دار جدید کارخانه پس از اجرای مراسم انتقال، بدون فوت وقت، دست به کار واردات عظیم‌ترین محموله‌های ماشین‌آلات کهنه و فرسوده با کمترین بها از کشورهای مختلف دنیا شد. او به عنوان یک سرمایه‌دار بسیار خوب می‌دانست که چه می‌کند. در شرایط مورد گفتگو، حلقه تحریم‌ها هر روز از روز پیش سخت‌تر می‌شد. هپکو سوای بخش تولید وسایل تولید، سهم قابل توجهی از ماشین‌آلات حوزه تولید وسایل مصرف، حجم قابل توجهی از قطعات یدکی و

وسایل نیم ساخته خود را نیز از تراست‌های غول پیکر صنعتی خارجی خریداری می‌کرد. این کار در وضعیت وخیم تشدید تحریم‌ها، هزینه‌های تولید را به صورت تعیین کننده‌ای بالا می‌برد و همزمان چشم‌انداز هیجان‌انگیز حصول سودهای طلایی را اگر نه زیاد اما تا حدودی مبهم می‌ساخت. مالک دوران‌دیش هپکو چاره کار را در کند ساختن چرخه تولید کارخانه، واردات ماشین‌آلات کهنه ارزان بها و فروش آنها با بالاترین قیمت‌ها در بازار خالی از رقابت یافت. او در همان حال به این اندیشید که چند هدف را با یک تیر بزند. خود را از شر تحمل هزینه‌های بالای تولید و احتمال کاهش سود رها سازد. عده‌ای از کارگران را اخراج کند، با چرخش شمشیر بیکارسازی بر سر کارگران انتظار افزایش مردها یا تحقق مطالبات دیگر را از فکر آنها خارج گرداند. عطاریان خود را آماده اجرای این نقشه‌ها نمود، در همان حال به طور همزمان تمامی آفاق را برای کسب سودهای سرشارتر و کهنکشان‌تری از سرمایه‌ای که در خرید هپکو پیش‌ریز کرده بود کاوید و زیر ذره بین آز خویش گرفت. سرمایه‌دار جدید کارخانه در این تجسس‌ها و واکاوی‌ها به ۱۱۵ هکتار زمین قابل ساخت و ساز شرکت هم چشم دوخت. به این اندیشید که با افراشتن بیرق نیرنگ تنگناها و معضلات سوددهی شرکت می‌تواند همه بخش‌های این مجتمع عظیم را به ورطه تعطیل اندازد. می‌تواند از محل فروش زمین‌های متعلق به این غول بزرگ صنعتی صاحب صدها میلیارد تومان گردد. رقمی که حتی به قیمت‌های جاری، از کل پول پرداختی عطاریان برای خرید هپکو افزون تر است.

سرمایه‌دار صاحب هپکو با این طرح‌ها و دورنماها پروسه کار خود برای کسب سودهای نجومی‌تر را آغاز کرد. مطابق معمول در نخستین گام بنیان زندگی و زنده بودن توده‌های کارگر و کودکان و کل افراد خانواده آنان را نشانه رفت. بخش پیمانکاری شرکت با لیست کردن بهانه‌های دروغین از قبیل آنکه «وضع مالی مجتمع رضایت بخش نیست» و «مطالبات خود را حصول نکرده است»، از پرداخت بهای نازل نیروی کار کارگران خودداری کرد. این کار در ماه‌های بعد تکرار شد و تعویق مردها به طول انجامید. در ۱۴ ماه مهر ۹۵ نخستین طلایه‌های اعتراض کارگران از دور شروع به رخ نمودن کرد. آنان که توسط سرمایه‌داران پیمانکار با دردناک‌ترین و وخیم‌ترین شیوه‌ها استثمار می‌شدند آماده اعتراض شدند. مشکل این‌ها ولی آن

بود که خود را فاقد هر نوع توان مقاومت در مقابل کارفرمایان و دولت آن‌ها می‌دیدند. کل این کارگران، با قراردادهای رایج سفید امضاء کار می‌کردند و سلاخی می‌شدند. وضعیتی که به صاحبان سرمایه اجازه می‌داد تا به محض شروع اعتراض، کل آنان را راهی برهوت بیکاری و مرگ ناشی از گرسنگی سازند. تا این زمان کارگران سایر بخش‌ها در حالت سکوت به سر می‌بردند. تیغ تیز تعویق چند ماهه دستمزدها هنوز گلوی این هم‌زنجیران و افراد خانواده آن‌ها را تا مرز مشاهده مرگ فشار نمی‌داد. آنها به یاری هم بدان کارگر خود نشناختند و به مصداق آن شعر معروف «برشت» گفتند: ما که سفید امضاء نیستیم!! زمان به سرعت باد گذشت، تعویق مزدها فراگیر شد. کارگران همه بخش‌ها چندین ماه هیچ مزدی دریافت نکردند، جان‌ها به لب رسید. فریاد اعتراض همگان بلند شد. سراسر فضای کارخانه باردار شورش و اعتراض و طغیان گردید توده کارگر آماده پیکار شدند و درست در همین جا بود که سر و کله مزدوران محجور و شستشوی مغزی شده سرمایه نیز از ژرفنای شرایط کار و زندگی و استثمار و پیکار کارگران پیدا شد. در ۲۸ ماه مهر، در آستانه سفر هیأت دولت، کارگران دست به کار سازماندهی اعتراض علیه تعویق چهار ماهه دستمزدها بودند که اعضای شورای اسلامی کار، به سرکردگی فردی با نام لطیفی بساط معرکه پهن کردند. اینان، این کارگران مزدور این و آن جناح طبقه سرمایه‌دار و مأموران اندرونی باندهای سرمایه، برای متلاشی ساختن پروسه پیکار توده‌های کارگر، مسأله تعیین سرنوشت سهامدار اصلی شرکت را به عنوان معضل مهم و محوری روز کارگران پیش کشیدند!! و از آمادگی یک سرمایه‌دار سویسی برای خرید شرکت خبر دادند. شواهد بانگ می‌زد که مناقشات میان باندهای مافیائی، کارگرکش و درنده درون ساختار حاکمیت سرمایه از طریق شورای اسلامی کار وارد مجاری جدال میان توده کارگر و سرمایه‌دار شده است و باز همین شواهد حکایت می‌کردند که کارگران هپکو، فاقد توان و تدارک کافی برای دفع این توطئه‌ها هستند. آنان به جای آنکه حول مطالبات واقعی روز خویش سنگر گیرند، به جای اینکه به قدرت متحد و جمعی خود اتکاء کنند، به جای آنکه دست در دست هم گذارند، اعمال قدرت کنند و یکصدا آماده تحمیل خواسته‌های خود بر صاحبان سرمایه شوند، به جای این کارهای بسیار ابتدایی، اما ضروری و مهم، تحت تأثیر گمراهه آفرینی‌های «شورای اسلامی

کار» قرار گرفتند. چشم به راه سفر هیأت دولت سرمایه به اراک و شهرهای دیگر استان مرکزی ماندند. راه توسل به یک دولتمرد مزور سرمایه و شکایت از دولتمرد جنایتکار دیگر را پیش گرفتند. کجراه‌ها و گمراهه‌هایی که قدرت پیکار آنها را می‌فرسود و از اعمال علیه سرمایه و سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری باز می‌داشت.

در روز هشتم آبان هنگامی که اعضای دولت روحانی راهی استان مرکزی بودند، کارگران بخش پیمانکاری شروع به تهیه طومار «دادخواهی»!! و تسلیم «عرضحال» به دولتمردان درنده بورژوازی کردند!! از ظالمانه بودن قراردادهای سفید امضاء گفتند و خواستار، حق بیمه و امنیت اشتغال خود گردیدند. عریضه نویسی‌ها مطابق معمول هیچ نتیجه‌ای به بار نیاورد. چیزی که کارگران ایران نسل‌ها و همزنجیران جهانی آنها قرن‌ها است ابتدال و بیهودگی و چندش باری آن را آزموده‌اند و هیچ عقل سلیم کارگری نیازمند آزمون مجدد آن نبود. زمان سپری شد، تعویق مزدها همگانی گردید و به درازا انجامید، طومارپردازی‌ها و عرض حال نویسی‌ها نیز هیچ لقمه نانی بر سر سفره خالی هیچ کارگری نیاورد. در اینجا، در کام تهاجم تندباد گرسنگی و بی‌درویی کودکان بود که توده کارگر شاغل در هپکو به چاره‌اندیشی پرداختند و راه کارزار واقعی خویش را پیش گرفتند. در یازدهم آذر ۱۳۹۵ کارگران همه بخش‌ها به طور یکصدا اعلام اعتصاب کردند. آنان اعلام داشتند که تا حصول خواست‌های خود مبارزه را ادامه خواهند داد و چرخه تولید سود را به طور کامل از چرخش باز خواهند داشت. کارگران به وعده خود وفا کردند و اعتصاب را تا ۳ هفته ادامه دادند.

در طول این مدت اعضای «شورای اسلامی کار» عوامل مسخ و متحجر طبقه سرمایه‌دار و خودفروختگان باندهای مختلف حاکمیت بورژوازی در میان کارگران نیز دقیقه‌ای آرام نمی‌نشینند. اینها نیز راه خود را می‌روند و برای به انحراف کشیدن مبارزات توده کارگر دسیسه پشت سر دسیسه ساز می‌کنند. بر لزوم تغییر سهامداران پای می‌کوبند، این تغییر را معجزه‌گر می‌نامند!! خواستار فشار بر استاندار برای تحقق این هدف می‌شوند و مسأله بازگردانی شرکت از بخش خصوصی به دولت را علاج همه دردها و هدف غایی مبارزات جاری کارگران اعلام می‌کنند. این فریبکاری‌ها روند پیکار توده‌های کارگر را زیر فشار خود قرار می‌دهد. پروسه

چاره‌گری و راه حل اندیشی آنان را دچار آسیب جدی می‌سازد. دامنه اثرگذاری فعالان آگاه‌تر کارگری بر پویه مبارزات را محدود می‌کند، شک و تردید و ابهام را بیش از پیش بر کارگران مستولی می‌سازد. کفه سازش و آویختن به نهادهای قدرت سرمایه را در میان آنها سنگین‌تر می‌کند و تأثیرات بسیار بدفرجام دیگر بر جای می‌گذارد. در ۲۴ آذر کارگران بخش پیمانکاری مجدداً شروع به عریضه نگاری کردند و نمایش اعتراضی جداگانه‌ای ترتیب دادند. همه اینها سبب گردید که سرمایه‌داران و دولت آن‌ها قدرت پیکار توده کارگر را جدی نگیرند، در مقابل خواست‌های کارگران مقاومت کنند، با فراغ بال به سببیت‌های خود ادامه دهند و از پرداخت دستمزدها برای ماه‌های طولانی سر باز زنند.

اما سنگلاخ واقعیت‌های مادی زندگی فرسای زمینی قادر به تحمل دیرپای باورهای خرافی و اعتقادات پوسیده نمی‌باشد. کارگران گرسنه باید برای گرفتن مردهای معوقه پنج ماهه خود کاری می‌کردند. آنها در روز ۱۸ دی ماه، یک مارش عظیم اعتراضی را در سطح شهر و در پیچ و خم خیابان‌های اراک سازمان دادند. مارش کارگران دولت سرمایه را دچار ترس کرد. دولتمردان فقط به اعتراض چند صد کارگر هپکو نگاه نمی‌کردند. خطر توفیدن تندباد خشم کارگران خیلی از کارخانه‌های دیگر را نیز به چشم می‌دیدند. میلیون‌ها کارگری که وضع زندگی و کار و دستمزد آنان اگر نه بدتر از هم‌زنجیران خویش در هپکو که هیچ بهتر از آنها هم نیست. حاکمان سرمایه از ترس وزش طوفان، دستور یورش صادر کردند. قوای قهر سرمایه راه را بر راهپیمایی بزرگ کارگران بست. توده‌های کارگر اعتراض را ادامه دادند. آنها در فاصله میان آن روز تا امروز به کرات چرخه تولید سود را متوقف نموده‌اند. در محیط کارخانه دست به تجمع زده‌اند. در سطح شهر راهپیمایی نموده‌اند. در میادین عمومی اراک تشکیل اجتماع داده‌اند. مطابق آخرین خبرها از هم‌زنجیران دیگر خویش استمداد نموده و خواستار حمایت شده‌اند. در این فاصله عوامل شورای اسلامی نیز تا هر کجا که توانسته‌اند برای به کج‌راه بردن مبارزات کارگران توطئه تموده و نقشه چیده‌اند. اینها که به رغم کارگر بودن، در نهایت تحجر و بلاهت نان خود و خانواده خود را به سرسپردگی و مزدورمنشی برای طبقه سرمایه‌دار قفل کرده‌اند، حتی در صفوف راهپیمایان معترض نیز دست از اغواگری و توطئه بر نمی‌داشتند.

مدام در گوش کارگران می‌خواندند که پرداخت مزدها مسأله مهمی نیست، باید کاری کرد که مالکیت کارخانه به سازمان توسعه صنایع منتقل گردد یا در عالم واقع از این باند سرمایه‌دار به باند دیگر انتقال یابد!!! مطابق اخبار روزنامه‌ها در روز ۱۹ دیماه مدیرعامل شرکت هپکو اعلام داشته است که یک هیأت سرمایه‌دار ایرلندی - آلمانی متقاضی خرید کارخانه به مبلغ ۲۲ میلیون یورو شده‌اند. او در پاسخ چند صد کارگر معترض عاصی گفته است که باید برای دریافت مزدهای معوقه خود منتظر فروش شرکت مانند وعده‌ای که تحقق آن به احتمال قریب به یقین وضعیت اشتغال و زندگی کارگران را از امروز هم وخیم‌تر خواهد ساخت.

آنچه در بالا آمد، گزارش تیتروگونه حوادث و فعل و انفعالاتی است که طی ماه‌های اخیر در شرکت هپکو رخ داده است. در تمامی این مدت کارگران در حال اعتراض و اعتصاب بوده‌اند اما این مبارزات تا لحظه حاضر به حداقل نتایج لازم نیز دست نیافته است. موضوعی که در جای خود واجد بیشترین اهمیت است و باید مورد تحلیل و واکاوی ژرف طبقاتی قرار گیرد. آنچه بر سر کارگران هپکو رفته است مطلقاً خاص آن‌ها نیست. تمامی توده‌های کارگر ایران و کل جنبش کارگری روز ما اسیر این وضع است. هپکو فقط یک نمونه و مشت‌ای از خروار است. ضعف‌ها و قوت‌ها، درخشش‌ها و تاریکی‌های مبارزات کارگران هپکو مثال بارز نقاط قوت و کاستی کل جنبش طبقه ما در شرایط روز است. درست به همین دلیل باید هر چه عمیق‌تر آنها را کاوید. این کاری است که باید همه ما، همه آحاد طبقه کارگر و جنبش کارگری انجام دهیم. ما عجالتاً و تا جایی که به کارگران هپکو مربوط است حرف‌های خویش را در نکات زیر خلاصه می‌کنیم.

اول: درخشش‌ها و قوت‌ها:

توسل به اعتصاب، از کار انداختن چرخه تولید و اعمال قدرت علیه سرمایه و سرمایه‌دار، راه‌پیمایی در سطح خیابانها، تشکیل اجتماعی اعتراضی در میدان بزرگ شهر، تلاش برای جلب حمایت ساکنان شهر و همه این‌ها در شرایط ادامه اعتصاب و توقف پروسه تولید سود، درخشنده‌ترین نقطه قوت‌ها را در پروسه کارزار کارگران ماشین‌سازی اراک تعیین می‌کرد. این کارها اگر چه با تأخیر آغاز شد، اما به هر حال توده کارگر را تا حدود بسیار زیادی از حالت

مفلوک و آلت فعل حوادث بودن خارج ساخت. اعتصابات مسلماً کاستی‌ها و ایرادهایی داشت که در ادامه بحث به آنها خواهیم پرداخت اما حتی به رغم حمل این کاستی‌ها باز هم زیباترین، آموزنده‌ترین و پر درخشش‌ترین ورق کارنامه پیکار این مدت را تشکیل می‌داد. اعتصاب فی نفسه تقدسی ندارد. دنیای سرمایه‌داری تاریخاً شاهد شکل‌های بسیار متفاوت و حتی متضادی از اعتصابات کارگری بوده است. در یک سوی گسترده‌ترین و پر عظمت‌ترین اعتصابات تحت سیطره اتحادیه‌ها را به تماشا ایستاده است و در سوی دیگر اعتصابات چه بسا محدودتر و کم جنجال‌تر یا حتی کم دستاوردتر، اما بسیار مهم‌تر و سرنوشت‌سازتر را در پرونده خود ثبت کرده است. اعتصاب کارگران معدن ذغال سنگ انگلیس در شروع دهه ۸۰ سده بیستم به لحاظ میزان اثرگذاری بر چرخه تولید سود سرمایه، شمار کثیر اعتصاب‌کنندگان و طول زمان اعتصاب خیره‌کننده‌ترین رخداد را در تاریخ میدان‌داری اتحادیه‌های کارگری جهان به نمایش می‌نهاد اما حاصل آن سوای اعطای مدال لرد از سوی تاجر به «اسکارگل» رهبر بلندپایه اتحادیه، هموار شدن راه به قدرت رسیدن «بلر»‌ها و عقب‌نشینی شکست‌آلود بسیار فاجعه‌بار جنبش کارگری انگلیس چیز دیگری نبود. عکس این ماجرا در مورد شمار قابل توجهی از اعتصابات کارگری دهه‌های ۳۰ و ۵۰ خورشیدی در ایران صدق می‌کند. در شکل نخست کل قدرت پیکار توده کارگر به دار قانون و نظم سرمایه‌آویزان بوده است، اما شکل دوم بالعکس بساط نظم و قدرت و قانون سرمایه را یکسره در هم می‌پیچیده است و قدرت سرمایه ستیز بسیار ابتدایی و خودانگیخته کارگران را وارد میدان می‌کرده است. در شکل اول حتی پیروزی کارگران و دستاوردهای این پیروزی نیز میثاق انجماد و کفن و دفن هر چه بیشتر جنبش کارگری در باتلاق سازش با بورژوازی بود. در شکل دوم اما کارگران هر چه به دست می‌آوردند، حاصل پیکار و اعمال قدرت خویش تلقی می‌کردند، به قدرت خود می‌بالیدند، چگونگی به کارگیری بهتر آن را تجربه می‌کردند و دستاوردهای زیاد دیگر کسب می‌کردند. اعتصاب چند روزه کارگران هپکو نیز به رغم تمامی کاستی‌ها از جنس میدان‌داری دوم بود. کارگران قدرت سرمایه را با قدرت خود پاسخ می‌گفتند. راهپیمایی‌ها و تظاهرات خیابانی آنها نیز در شعاع اعتصاب رنگ و جلای ویژه نمایش قدرت در مقابل سرمایه را پیدا می‌کرد.

دوم: تاریکی‌ها و کاستی‌ها

۱. مماشات طلبی، تزلزل، فروماندگی و بی تفاوتی نسبت به مبرمیت اعمال قدرت متحد علیه سرمایه و سرمایه‌داران: کارگران بسان کل آحاد دیگر طبقه خود، از سالها پیش به طور مستمر شاهد برنامه‌ریزی‌ها، دسیسه‌چینی‌ها و شرارت صاحبان سرمایه برای بیکارسازی‌ها و تحمیل بدترین شرایط کار و استثمار بر خویش بودند، آنها به روال معمول اینها را می‌دیدند اما هیچ واکنش مهمی نشان نمی‌دادند. سازش می‌کردند، سیاست صبر و انتظار را ترجیح کار خود می‌یافتند و به تئوری «این ستون تا آن ستون» می‌آویختند. این پروسه برای سرمایه‌دار همواره گذرگاه آزمون و سنجش است. سرمایه‌داران مدام و با هزاران چشم مسلح، قدرت کارگران و نوع نگاه آنان به اعمال این قدرت را رصد می‌کنند. در پروسه این رصد، بسیار نیرومند، سبانه و آگاه گام بر می‌دارند. عکس قضیه بدبختانه در مورد ما و آحاد طبقه ما مصداق دارد. این یک بیماری بسیار مهلک طبقه ما و جنش ماست. اساس کار را این قرار داده‌ایم که گویا سرمایه‌داری سرای اول و آخر ماست!! گویا بناست ما همیشه کارگر، برده مزدی، استثمار شونده، فرودست، سیه روز، زبون و مستأصل باشیم، گویا این سرنوشت مقدر ماست و در بطن این زندگی مین‌گذاری شده غیر قابل تغییر، فقط اگر جانمان به لب رسید، اگر امکان فروش نیروی کار از ما سلب شد، اگر سرمایه‌داران نیاز به نیروی کارمان نداشتند، اگر ما را به زباله‌دان بیکاری و فقر و گرسنگی مرگبار انداختند، فقط در این شرایط می‌توانیم در شکوه و اعتراض باز کنیم!! این فاجعه‌بارترین مصیبت دامنگیر هم‌زنجیران ما در هپکو و در کل جامعه و جهان است. سؤال اساسی پیش روی ما آنست که چرا نباید همیشه، همه جا و در همه شرایط خود را به عنوان طبقه استثمار شونده، طبقه حکومت شونده، طبقه آماج تمامی سبعت‌ها و درندگی‌ها و بربریت‌های سرمایه‌داری، در حال جنگ علیه این نظام ببینیم و به حساب آریم، چرا نباید همواره آماده کارزار و در حال ارتقاء قدرت پیکار خود علیه سرمایه‌داری باشیم. چرا باید جدایی خود از کار و محصول کار و پویه تعیین سرنوشت زندگی خود را حق طبیعی خود پنداریم و به سرمایه، سرمایه‌داران و دولت آنها حق دهیم تا با قدرت قاهره خداگونه، کل کار و حاصل کار ما را ملک طلق خود دانند و بر بند زندگی ما فرمان

رانند. این قانون و قرار از کجا نازل گردیده است و چرا ما باید مطیع کور و کر و بدون هیچ اراده آن باشیم!! مگر نه این است که کل سرمایه‌های دنیا را ما تولید می‌کنیم، چرا محصول مستقیم کار ما باید ملک یقینی و بلامعارض سرمایه‌داران و دولت آنها به حساب آید؟! از این وحشتناک‌تر چرا ما باید با شعور، شناخت، عقل و زندگی خود صحنه‌گذار کل این مناسبات موحش بشرستیزانه شویم. بنیاد فاجعه‌ها اینجاست و زمانی که چنین است چیزی که در شعور ما مکان و موضوعیتی پیدا نمی‌کند، ضرورت طغیان سازمان یافته متحد و آگاه علیه کل این وضعیت است. اما این شروع معضل و نه نقطه پایان آنست. مادام که ما اسیر بی تفاوتی در رابطه با اهمیت و مبرمیت پیکار مشکل و آگاه طبقاتی علیه سرمایه هستیم، معلوم است که برای هیچ میزان سازمانیابی و به صف نمودن قدرت طبقه خود هم تلاش نمی‌کنیم معلوم است که سرنوشت مفلوک‌ترین و زبون‌ترین موجودات را پیدا می‌کنیم. توده‌های طبقه ما در پروسه کارزار مصمم ضد سرمایه‌داری و سازمانیابی آگاه مبارزه خویش است که می‌تواند قدرت گردند. به میزان بالندگی و بلوغ این پیکار است که آماده اعمال قدرت علیه سرمایه می‌شوند. وقتی ما چنین نمی‌کنیم مفلوک می‌مانیم و تا زمانی که مفلوکیم حتی قادر به دفع تهاجم سرمایه هم نمی‌شویم.

۲. تأثیرپذیری کارگران از خودفروختگان شورای اسلامی کار: آنچه در بالا گفتیم زمینه کافی برای اثرپذیری توده کارگر از این مزدوران را هم پدید می‌آورد. در همین جا باید نکته‌ای را توضیح دهیم. در تاریخ جنبش کارگری ایران تا جایی که به فاصله میان ظهور این جنبش تا به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بر می‌گردد ما شاهد هیچ میدان‌داری مهم خودفروختگان و جاسوسان دولت‌ها یا عوامل سرمایه در اندرون کارزار جاری طبقه خویش نیستیم. واقعیت این است که نه سندیکاهای سیاه ساخته و پرداخته دولت قوام توانست هیچ جای پای در میان کارگران پیدا کند و نه دکه‌های کریه سندیکالیستی ساواک در دهه ۵۰ خورشیدی هیچ دستاوردی برای رژیم سلطنتی سرمایه داشت. این وضع اما به دنبال شکست فاجعه بار جنبش کارگری در سال ۵۷ و روی کار آمدن رژیم اسلامی سرمایه دستخوش تغییر جدی شد. جمهوری اسلامی در همان نقطه شروع کار خود، دست به کار سازماندهی فاشیستی عقب

مانده‌ترین و شستشوی مغزی شده‌ترین لایه توده‌های کارگر و به ویژه و از همه بیشتر قشر نسبتاً وسیعی از لومپن پرولتاریای تنگ‌اندیش ماجراجوی مسخ در تمامی مفاصل و آلودگی‌های اخلاقی شد. رژیم این کار را در همه جا، در تمامی مراکز کار و محله‌ها و به ویژه کارخانه‌ها با برنامه‌ریزی و پیگیری تمام دنبال کرد، خانه کارگر و شورای اسلامی کار و نوع این‌ها را همه جا به جان کارگران انداخت. شبکه بسیار گسترده‌ای از مزدوران پلیس و جاسوس را که در عین حال کارگر بودند بر فضای کار و زندگی و مبارزه طبقه ما مستولی ساخت. این شبکه در طول این چند دهه، به موازات رشد بی مهار نفرت و خصومت کارگران نسبت به رژیم، کم یا بیش از هم پاشیده است. با همه این‌ها هنوز هم آحادث در درون مراکز کار و تولید حضور فعال دارند و اینجا و آنجا بر موج توهم و بی‌دانشی توده کارگر سوار می‌گردند. رخداد سیاهی که در پروسه کارزار کارگران هپکو نیز شاهد وقوع آن بودیم. این دار و دسته مدام تلاش داشتند تا بر راه درست مبارزه کارگران، بر جهتگیری آنان برای اعمال قدرت علیه سرمایه سد بندند و خواستهای توده کارگر را در مناقشات میان باندهای جنایتکار طبقه سرمایه‌دار منحل سازند. چرا کارگران به رغم شناخت از پیشینه این جماعت رسوا، باز هم از آن‌ها تأثیر می‌پذیرفتند، پرسشی است که پاسخ آن ساده است. وقتی که کارگران فاقد حداقل صف‌آرایی سازمان‌یافته سرمایه‌ستیز خود هستند هر جمعیت شیاد و مزوری می‌تواند راه مبارزه آن‌ها را کج سازد.

۳. فقدان حداقل همبستگی لازم میان کارگران بخش‌های مختلف کارخانه: در گزارش دیدیم که کارگران بخش پیمانکاری به دلیل شدت هر چه بیشتر مشکلات دامنگیر خود در یک سوی و موقعیت بسیار متزلزل اشتغال خویش، وضعیتی متفاوت با سایر همزنجیران خود داشتند. از همه زودتر آماده شروع اعتراض بودند اما خطر اخراج را هم بیش از همه کارگران دیگر بر سر خود سنگین می‌دیدند. نتیجه معمول این وضع سردرگمی و تردید بود و این درست همان بزنگاهی بود که توده همزنجیر آن‌ها در بخش‌های دیگر باید به یاری آن‌ها می‌شتافتند. انتظاری که محقق نشد و کارگران دیگر با نقض آشکار ابتدایی‌ترین معیارهای همبستگی طبقاتی از حمایت رفقای خویش چشم پوشیدند. دلیل این امر نیز بسیار روشن است. مادام که کارگران خود را آحاد یک طبقه واحد نمی‌بینند، مادام که ریشه فشار استثمار و

درد و رنج و مصیبت‌های زندگی خود را در وجود سرمایه نمی‌کاوند، مادام که هر کارگری کل این دردها و ندراری‌ها و سیه‌روزی‌ها را مصائب مشترک کل طبقه خود به حساب نمی‌آورد، تا زمانی که نیاز به اعمال قدرت متشکل آگاه علیه سرمایه همه وجود توده کارگر را در کلاف خود نمی‌پیچد، بی تفاوتی در مقابل مبرمیت همبستگی‌ها و حمایت از هم میان کارگران بیداد خواهد کرد.

۴. کارگران فقط به چهاردیواری داخل کارخانه چشم می‌دوختند: بالاتر به اعتصاب چند روزه کارگران به عنوان یکی از پردرخشش‌ترین وجوه قوت پیکار آنها اشاره کردیم. این باور را باز هم تأکید می‌کنیم اما همزمان کاستی مهم این اعتصاب را هم باید گفت. در این زمینه بحثی طولانی لازم است اما اگر نه همیشه، لاقلاً در اینجا کم گفتن بهتر از هیچ نگفتن است. اعتصاب تا همین امروز یکی از برنده‌ترین و کارسازترین سلاح‌های مبارزه طبقاتی کارگران است. در این شکی نیست اما چگونگی استفاده از این سلاح در سیر رخدادهای روز و در فراز و فرود آرایش قوای میان طبقات کارگر و سرمایه‌دار، نمی‌تواند ثابت ماند. سرمایه‌داری دیری است که برد کارایی اعتصابات کارگری در یک کارخانه را محدود و محدودتر ساخته است. شرایط امروز شرایط دهه پنجاه خورشیدی نیست. در آن زمان سرمایه‌داری ایران یک دوره اشتغال کامل را تجربه می‌کرد. سرمایه‌داران زیر فشار نیاز به نیروی کار، کارگران را از هم می‌قاییدند. امروز شاهد وضعی معکوس هستیم. صف‌های طویل توده کارگران بیکار را می‌بینیم که در نهایت زبونی و ذلت ایستاده‌اند تا جای همزن‌جیران اخراجی خود را پر سازند. در چنین وضعی امید به طول و عرض قدرت خود در محدوده یک کارخانه و داشتن انتظار بالا به حاصل اعتصاب چند ده نفری یا چند صد نفری خود عملاً چشم بستن روی واقعیت‌ها است. تلاش برای سازمانیابی سراسری شورایی کل آحاد و بخش‌های طبقه کارگر، همواره، در همه لحظات و در کلیه شرایط تاریخی مبرم‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه هر کارگر است. نکته مهم این است که این ضرورت مبرم جنبش ما اینک به شرط لازم و حتمی پیروزی هر مبارزه ما برای حصول هر مطالبه ساده و اولیه تبدیل شده است.

۵. چشم پوشی سازشکارانه و استیصال آمیز کارگران از تدارک تصرف کارخانه: ما در محاصره شرایطی هستیم که سرمایه‌داران همه چیز را با قدرت، با به کارگیری کلیه اشکال قدرت طبقه خود، به راحتی و بدون هیچ پرس و جو بر ما و جنبش ما تحمیل می‌کنند. آنها به محض مشاهده حوزه‌های سودآورتر کارخانه خویش را می‌فروشدند، سرمایه‌های خود را با فراغ

بال و در معیت دولت خود به قلمروهای دیگر منتقل می‌کنند، فوج فوج ما را بیکار می‌سازند. ما را به ورطه گرسنگی و فقر و آوارگی می‌اندازند و هر بلای دیگری را بر سر ما آوار می‌کنند. در چنین وضعی حتی سلاح اعتصاب ما نیز کارآمد نیست. وقتی که کل کارخانه تعطیل می‌شود توسل به اعتصاب نیز بی معنی می‌گردد. تکلیف بست نشینی و عریضه نگاری نیز از دیرباز روشن بوده است. این کار حداقل در ایران رسم نسل‌های پیشین طبقه ما نبوده است. واقعیت این است که بست‌نشینی و طومارنویسی ارمغان بسیار زشتی است که سندیکالیست‌ها و رفرمیست‌های راست و چپ هدیه زندگی ما نموده‌اند. به اصل موضوع پردازیم. وقتی سرمایه‌داران و دولت آنها دست به کار تعطیل کارخانه می‌شوند ما فقط یک راه در پیش داریم. باید با صدای بلند اعلام داریم که سرمایه‌دار بدون هیچ فوت وقت به هر کجا که می‌خواهد گور خود را برای همیشه گم سازد. کل ماشین آلات و زمین و هر چه به صورت سرمایه و کارخانه موجود است محصول کار ما و «عین المال» بدون هیچ چون و چرای ماست. این ماییم که در باره سرنوشت چرخه تولید تصمیم می‌گیریم. ما کارخانه را تصرف می‌کنیم. شورا تشکیل می‌دهیم. بر بام قدرت شورای خویش شروع به برنامه ریزی شورایی کار و تولید می‌کنیم، همه مشکلات را حل می‌سازیم. برای این کار نیازمند حمایت و همبستگی و میدان‌داری قدرت متحد و سازمان یافته و شورایی طبقه خود هستیم. تصرف کارخانه و تشکیل شورا را حلقه‌ای از زنجیره تلاش و پیکار خود برای حصول این هدف می‌کنیم. جای هیچ تردیدی نیست که اکثریت کارگران با شنیدن این حرف‌ها فریاد محال است، محال است سر خواهند داد اما فراموش نکنیم که تاریخ تکامل جوامع انسانی تاریخ مبارزه طبقاتی است و اگر مبارزه طبقاتی ما راه درست و واقعی خود را پیش گیرد تمامی «غیرممکنات» ممکن می‌گردد. باید حتماً طرح تصرف کارخانه‌های در حال تعطیل را دستور روز جنبش خود کنیم و باید تمامی ساز و برگ‌های تحقق این مقصود را از ژرفنای قدرت جنبش خویش استخراج کنیم و به کار بگیریم.

مزدک کوهکن

بهمن ۱۳۹۵

از تجربه تلخ قیام بهمن بیاموزیم

سالهاست از قیام بهمن ماه سال ۵۷ شنیده‌ایم. با جستجوی کوتاهی در فضای مجازی مطالب فراوانی در سایت‌های اینترنتی در رابطه با این رخداد می‌توان دید که در طول سال‌های پس از ۵۷ از سوی جریان‌های مختلف تحت عناوینی نظیر "تحلیل قیام ۵۷"، "بررسی علل انقلاب ۵۷"، "دلایل شکست اهداف قیام" و ... نگاشته شده‌اند. این حجم از مطالب و داده‌ها و تفسیر و تحلیل‌های مختلف شاید بی‌دلیل نباشد، چرا که در بررسی روند تاریخی جامعه ایران و مبارزات طبقه کارگر آن، قیام ۵۷ یکی از مهمترین رویدادها بوده است. بدیهی است هر جریان اجتماعی در تناسب با منافع طبقاتی خود به تحلیل آن می‌پردازد. در این میان اما این طبقه کارگر و فعالین آگاه آن هستند که اساس تحلیل خود را از هر پدیده‌ای بطور عام و آنچه در دهه ۵۰ و سال‌های منتهی به آن به طور خاص گذشت از زندگی و هستی اجتماعی طبقه خود آغاز می‌کنند و نقطه عزیمت خود در هر تفسیری از این موضوع را دلایل واقعی و مادی شرایط آن سال‌ها قرار می‌دهند. فاکتورها و مولفه‌های واقعی شکل‌گیری و نضج آن را می‌یابند و در نهایت دلایل شکست آن را نیز در دل همین مولفه‌های واقعی جستجو می‌کنند و آن را چراغ راه مبارزات آتی خود می‌کنند. با این مقدمه و پذیرش این اصل که رویکرد ما در تحلیل و بیان دلایل شکل‌گیری، بالندگی و نهایتاً شکست قیام سال ۵۷ خارج از اصول فوق نیست، به اصل موضوع می‌پردازیم. دهه چهل خورشیدی زمانی است که سرمایه‌داری در ایران پس از یک دوره طولانی که از شکل‌گیری آن گذشته بود به شیوه تولیدی کاملاً مسلط تبدیل شد. اصلاحات ارضی آخرین گلوله‌ای بود که از سوی سرمایه‌داری به نظام ارباب و رعیتی شلیک شد. مناسبات سرمایه‌داری، روابط فئودالی را در همه زمینه‌ها به عقب می‌راند. شمار کارگاه‌های

تولیدی و کارخانه‌های صنعتی که تا آن زمان هم زیاد بود در دهه ۴۰ و نیمه اول ۵۰ با شتاب خیره‌کننده‌ای افزایش یافت. موجی از کارگران کشاورزی که فقر و فلاکت زندگی در روستاها آنها را عاصی کرده بود و زخم سال‌ها زندگی زیر بار تازیانه اربابان را برگرده خود داشتند، در جستجوی لقمه نانی برای خود و خانواده‌شان به شهرها رو آوردند. سرمایه‌داری جهانی از سوی دیگر حجم گسترده‌ای از سرمایه و کالا را به ایران صادر می‌کند. دستمزدهای پایین نیروی کار و وجود منابع اولیه در بازار ایران، دورنمای سود و تولید ارزش‌اضافی رویایی را در مقابل سرمایه جهانی قرار می‌دهد. نیروی کار جدیدی که به لطف اصلاحات سرمایه‌داری روانه بازار کار در شهرها شده خیال سرمایه‌داری را از کمیت نیروی کار با حداقل دستمزد راحت می‌کند و بالطبع با فراغ‌بال و در جستجوی حداکثر سود به صدور سرمایه‌های خود چه به شکل کالا و چه به شکل صنایع پایه‌ای مبادرت می‌کند. رشد سرمایه‌داری در ایران طی این چند سال به مدد تزریق سرمایه از سوی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی غول‌آسا بود. سرمایه جهانی و شرکای داخلی آنها آماده خرید نیروی کار ارزانی بودند که به طور گسترده‌ای در بازار کار وجود داشت. در این دوران سرمایه‌داری می‌توانست نیروی کاری را که از قبل در شهرها وجود داشت و کارگران آواره روستایی نیز به آن پیوسته بودند به کمک وسعت سرمایه‌گذاری‌هایش بکار گمارد. اما این تمام داستان نبود. روزهای خوش سرمایه کم کم با شروع بحرانی که در ذات نظام سرمایه است شروع می‌شد. هر چه سرمایه گسترش می‌یافت کارگران به فلاکت بیشتری گرفتار می‌شدند. هر چه کارخانه‌ها بیشتری بر پا می‌شدند موج فزون‌تری از کارگران آواره‌تر می‌شدند. به هر میزان ساختمان‌ها و برج‌های چندین طبقه سر بر آسمان می‌سایید، کارگران بی‌خانمان‌تر می‌شدند. این فاصله عظیم طبقاتی که از قبل وجود داشت طی این چند سال به اوج رسید. کارگران تضادهایی را که هر روز در زندگی‌شان با آن روبرو بودند، ملموس‌تر از گذشته با رگ و پی و خون خود لمس می‌کردند. فقر و گرسنگی و فلاکت این توده فروشنده نیروی کار که عمدتاً از روستاها در پی آوارگی و فلاکتی که بر سرشان آوار شده بود راهی شهرها شده بودند، مقایسه زندگی خود با ثروت عظیم اجتماعی که خود آفریده بودند و در ساختمان‌های مجلل، خودروهای مدل سال، پوشاک‌های شیک تجسم می‌یافت،

لیست آرزوهای متحقق نیافته‌شان که در زندگی روز به روز طویل‌تر می‌شد، همگی انبار باروتی را شکل می‌داد که دیر یا زود به آستانه انفجار می‌رسید. درد و رنجی که داشت به نفرت تبدیل می‌شد و نوید طوفانی در سال‌های پیش رو را می‌داد. سوی دیگر قضیه یعنی شرایط نظام سرمایه‌داری در آن سال‌ها را ببینیم. ذات نظام سرمایه‌داری فارغ از هر روبنای سیاسی بحران‌زاست. نظام سلطنتی یا دیکتاتوری اسلامی یا فاشیسم و یا اصلاح‌طلبی مانع از شکل‌گیری، رشد و توفندگی این بحران در دوران‌هایی که رشد سرمایه و انباشت از تولید اضافه ارزش‌ها پیشی گیرد، جلوگیری نخواهد کرد. سال‌هاست که نظریه‌پردازان سرمایه‌داری، در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقی سعی می‌کنند با تئوری‌پردازی راه‌های مقابله با این بحران‌های ادواری را بگیرند. زندگی جامعه سرمایه‌داری در طول تاریخ نشان داده است که سرمایه را از این بحران‌ها گریزی نیست. دوران رونق سرمایه‌داری در ایران در اواخر دهه چهل تا نیمه اول دهه پنجاه، بحران عظیم سال‌های ۵۵ به بعد را به دنبال آورد. سرمایه‌داری در ایران در زمان رونق و رشد و بالندگی خود در سال‌های ۵۲ تا ۵۵ تقریباً بر مشکل بیکاری غلبه کرده بود. در این سال‌ها اشتغال به مدد سرمایه‌گذاری‌های عظیم انجام شده بطور کامل حکمفرما بود. به عبارتی بیکاری بسیار کم بود. اما در همین شرایط نیز زندگی کارگران در همه سطوح از خورد و خوراک و پوشاک گرفته تا بهداشت و درمان و آموزش بسیار وحشتناک و رقت‌بار است. در دل این شرایط توده‌های کارگر ایران وارد یک فاز تقریباً استثنایی مبارزه می‌شوند. شمار اعتصابات روز افزون می‌شوند. اکثر اعتصابات موفق می‌گردند. کارگران با توسل به قدرت پیکار خود سطح دستمزدها را تا حدود زیادی بالا می‌برند. آتش خشم و نارضایتی آنها زیر فشار کل محرومیت و تیره‌روزی‌ها آماده اشتعال گسترده‌تر می‌شود. مبارزه کارگران برای به دست آوردن مطالبات خود که پیشینه‌ای تاریخی در پشت سر خود داشت روز به روز نضج می‌گرفت. موج اعتصابات کارگری تا بدان جا پیش رفت که وزیر کار نظام سلطنتی سرمایه در مصاحبه‌ای اعلام کرد که هر کارگر ایرانی در سال ۵۳ حداقل سه مورد اعتصاب داشته است. از سال ۵۵ به بعد بحران بزرگ اقتصادی ظاهر می‌شود و مانند یک سونامی هر روز به بخشی از اقتصاد یورش می‌آورد و با هر موج خود یک به یک بخش‌های مختلف را از پای در می‌آورد. پروژه‌های به اصطلاح

عمرانی به عنوان نمادهای پیشرفت و رشد در زمان رونق در یک محاق فرو می‌رفتند. امکان تهیه ارزاق عمومی با توجه به کاهش شدید قدرت خرید کارگران کم و کمتر می‌شد. رادیو و تلویزیون نظام در راستای کاهش صوری اعتراضات کارگری و به اصطلاح همسویی با موج اعتراضات، دست به تولید و پخش برنامه‌های انتقادی در قالب طنز نمود. کاری که تا آن زمان سابقه نداشت و به نوعی خط قرمزی محسوب می‌شد که عبور از آن ناممکن می‌نمود. فشار مضاعفی که زندگی در شرایط بحران برای کارگرانی که در زمان رونق سرمایه‌داری نیز بیشترین فلاکت‌ها بر سرشان آوار میشد، تقریباً غیر ممکن شده بود. یکی دیگر از عرصه‌های اعتراضات کارگری که در حد فاصل سال‌های ۵۰ تا ۵۵ وجود داشت و باعث روند رو به تزاید اعتراضات و تغییر شکل مبارزات از اعتصاب به اعتراضات خیابانی و درگیری‌های مستقیم با پلیس و عوامل سرکوب نظام سلطنتی سرمایه شد مبارزه برای به دست آوردن سرپناهی برای زندگی بود. آنچه که بعدها به مبارزه "ساکنین خارج از محدوده" نام گرفت بی‌گمان یکی از اصلی‌ترین اشکال مبارزه و مولفه‌هایی بود که اساساً شکل مبارزات را تغییر داد. کارگری که برای بدست آوردن حقوق اولیه خود در محیط کارخانه در مبارزه دائمی با کارفرما، شباهنگام که نزد خانواده باز می‌گشت برای حفظ و صیانت از کومه‌ای که خارج از تهران و دیگر شهرهای بزرگ با کمک همسر و فرزندان خود ساخته بود و به سختی می‌توان نام خانه بر آن نهاد، می‌بایست با عوامل شهرداری و پلیس می‌جنگید. جنگی که بسان مبارزه‌اش در کارخانه کاملاً نابرابر بود. در یک سو پلیس و عوامل شهرداری و عمده‌اگره سرکوب سرمایه با تجهیزات و کاملاً مسلح و آماده رویارویی با کارگران و در آن سو کارگرانی با دستان خالی برای مقابله با تخریب سرپناهشان و تنها حامی خود را همسر و فرزندان خود می‌افتند. جنگ و گریزهایی که نبرد بردگان رومی در سده‌های قبل از میلاد را تداعی می‌کرد. لیست اعتصابات کارگری در این سالها کاملاً التهاب جامعه را نشان می‌داد. اعتصاب نساجی‌های اصفهان، کاشی‌ایران، جیب‌لندور، جهان جنرال موتورز، صنایع پتروشیمی و نفت و ... بطور مکرر و هر بار دامنه‌دارتر از گذشته در حال یورش به ساختارهای نظام بود. سمت دیگر مبارزه، ارتش عظیم بیکاران بود. آنچه که زمانی سرمایه‌داران به آن دلخوش بودند و چنین می‌انگاشتند که بیکاران برگ برنده

آنان در چانه‌زنی بر سر مطالبات کارگران و بویژه سطح دستمزدهاست، اکنون و در این مقطع بحرانی، خود به نیرویی بدل شده بود که در مقابل آنان و در هم‌پیوندی با هم‌زنجیرانشان آتش مبارزه را شعله‌ور می‌کردند. سرمایه‌داری در ایران از سال ۵۵ به بعد بحران را در مقابل خود می‌بیند. بحرانی که از یک سو ناشی از ذات و ماهیت خود بود و از سوی دیگر می‌بایست متحمل بخشی از بحرانی باشد که از سوی سرمایه جهانی به وی و ساختارش تحمیل می‌شد. نظام دیگر بیش از این نمی‌توانست عقب‌نشینی کند. آن سیاست‌هایی که به منظور کنترل جنبش کارگری وی را وادار می‌ساخت تا با پذیرش بخش کوچکی از خواسته‌ها و مطالبات کارگران، به نوعی کنترل خود را بر این جنبش از دست ندهد دیگر پاسخگو نبود. همین امر سطح، شکل و درجه تعرض جنبش کارگران را بالا می‌برد و از درون کارخانه‌ها به خیابان‌ها و برخورد مستقیم با پلیس و ارتش حکومتی می‌کشاند. کارگران که تا دیروز با سلاح اعتصاب پاره‌ای از مطالبات خود را می‌گرفتند، این سلاح را اندک اندک می‌بینند. بیکاری شروع به رشد می‌کند. اوضاع وخیم‌تر می‌گردد. بورژوازی در داخل و در خارج خطر را لمس می‌کند. رفرم‌های سیاسی نظام سلطنتی سرمایه و تغییر پیاپی دولت‌های هویدا، آموزگار و شریف امامی نیز جواب نمی‌داد. سرمایه‌داری غرب و به‌ویژه آمریکا بدلیل داشتن تجربه‌هایی از این دست در کشورهای مختلف در امریکای لاتین، افریقا و شرق آسیا شرایط را بهتر درک می‌کردند و از دورست موج سهمگینی را که شکل گرفته بود و آماده بود تا آن‌چنان به یکی از آرام‌ترین سواحل سرمایه بتوفد که بنیان‌های سرمایه‌داری در بسیاری از کشورها پیرامونی و حتی بسیار دورتر را به لرزه در آورد. مذاکرات سرمایه‌داری جهانی با شاه ایران بر سر کوتاه آمدن نظام در برخی زمینه‌ها و مشخصا طرح سندیکا سازی عملا بی‌نتیجه ماند. تجربه رفرم سلطنتی در سال‌های گذشته به وی آموخته بود که این ابزارها در کشورهایی نظیر ایران جوابگو نخواهد بود. نبردی که در عرصه جامعه شکل گرفته بود یک سر آن جنبش عظیم کارگرانی بود که رنج سال‌ها فقر و بدبختی آنها را به میدان مبارزه کشانده بود و سر دیگر آن سرمایه‌داری داخلی و همپالگی‌های جهانی آن بود. جنبش کارگری در این سال‌ها نشان داد می‌تواند آنچنان نیرویی را به میدان آورد که سرمایه‌داری را حتی در یکی از محکم‌ترین دژهای آن ویران کند. اما سوی

دیگر واقعیت این است که جنبش کارگری علیرغم داشتن این پتانسیل، افق و دورنمای مستقل خود را نداشت. جنبشی که می‌توانست با بهره‌گیری از تشکیلات مستقل خود در غالب شوراهای دخالتگر با اتکا به نیرویی که آنزمان به میدان آورده بود طومار نظام بهره‌کشی انسان از انسان و کار مزدی را در گوشه‌ای از جهان در هم پیچد، عملاً تمام نیروی آن موج عظیم را به هارترین و فاشیستی‌ترین بخش سرمایه‌داری واگذار کرد. این جریان سرمایه‌داری هار اسلامی بود که از سال‌های دور در راه آماده‌سازی خود برای سهیم شدن در سود سرمایه و نیز قدرت سیاسی حاکم تلاش می‌کرد و ساز و برگ این دورخیز را مهیا کرده بود. جریان اسلامی با حداکثر بهره‌بردن از غیبت جنبش آگاه کارگری و طرح کاملاً دروغین و گمراه‌کننده مطالباتی در راستای عدالت اجتماعی توانست از ضعف سایر جریانات نهایت بهره را برده و سوار موج جنبشی گردد که بار اصلی آن بر دوش کارگرانی بود که سال‌ها فقر و فلاکت آنان را به میدان مبارزه کشانده بود. کارگرانی که به امید پایان دادن به دوران بیچارگی خود و در آرزوی دست یافتن به زندگی انسانی و امکانات آموزشی و بهداشتی برای فرزندانشان مبارزه را از کارخانه‌ها و کومه‌هایشان شروع و در ادامه به خیابان‌ها ریخته بودند. جریان سرمایه‌داری هار اسلامی که از یک طرف نیرویی در مقابل خود نمی‌دید و از سوی دیگر از حمایت‌های رو و پس پرده هم‌پالگی‌هایش در ساواک و پلیس نظام شاهنشاهی برخوردار بود، از سال‌های دور به آرامی و به اصطلاح با چراغ خاموش در غالب انواع تشکل‌های فوق ارتجاعی نظیر انجمن حجتیه، بنیادهای خیریه، هیات‌های مذهبی و ... خود را آماده می‌کرد تا سهم‌بری خود را از ارزش اضافه‌های تولیدی کارگران بیشتر کند و شاید در منخبله‌اش هم نمی‌گنجید که روزی تمام قدرت سیاسی را قبضه کند. در هر صورت بازنده واقعی، طبقه کارگر ایران بود که بسان سال‌های نه چندان دور گذشته و بسیاری از واقعه‌های تاریخ گذشته چه در ایران و چه در سطح جهانی، با تمام قوا به میدان آمد، جنگید، اخراج شد، بسیاری از یاران خود را از دست داد، شکنجه شد و در انتها همه را به جریانی از سرمایه‌داری واگذار کرد که در کمتر از چند ماه پایه‌های خود را محکم کرد و یکی از سیاه‌ترین و سفاک‌ترین نظام‌های سرمایه‌داری جهان را بنیان‌گذاری کرد. طبقه کارگر می‌توانست تلاش و مبارزه چندین ساله خود را وثیقه برقراری

نظمی نوین کند که در آن خود برنامه‌ریز و بهره‌ور تولید اجتماعی باشد. کارگران می‌توانستند بر اساس دخالت‌گری شورایی، از مبارزات خود، از قیام خود دفاع کنند و با ایجاد شوراهاى خود قلعه‌ای پی افکنند که نه سرمایه‌داری و نه هیچ گمراهه‌ای توان ایجاد هیچ خللی در آن نمی‌داشت.

* برای مطالعه بیشتر به کتاب «تاریخ جنبش کارگری» فصل هفتم و هشتم نوشته ناصر پایدار مراجعه شود.

پرویز همراه

بهمن ۱۳۹۵

کار دستمزدی (۲)

توضیح:

مطلب زیر از کتاب « کار دستمزدی و سرمایه» اثر مارکس، ترجمه م. دهقان و ویراسته انتشارات «آلفابت - ماکزیم» استخراج شده است. در شماره قبل نیز، بخش نخست همین بحث، از همین کتاب را درج کردیم. در یکی، دو جا صرفاً با هدف گویایی و روانی هر چه بیشتر جملات، به حداقل اصلاحات نگارشی لازم دست زده‌ایم. به خاطر این کار و نیز به خاطر چشم پوشی از نقل پانویس‌ها، هم از دوست مترجم و هم از انتشارات الفابت پوزش می‌خواهیم. یادآوری چند نکته را در مورد محتوای مقاله نیز لازم می‌بینیم. این نکات عبارتند از:

۱. مارکس در اینجا به طرح این سؤال می‌پردازد که: چگونه مقداری کالا یا ارزش مبادله‌ای به سرمایه تبدیل می‌شود و بلافاصله پاسخ می‌دهد «این مجموعه کالاها به مثابه یک نیروی اجتماعی مستقل، یعنی به مثابه نیروی بخشی از جامعه، از طریق مبادله با نیروی کار زنده و بلاواسطه خود را حفظ کرده و رشد می‌دهد، وجود طبقه‌ای که چیز دیگری به جز قدرت کار کردن را صاحب نیست شرط ضروری وجود سرمایه است. تنها سلطه کار انباشته شده و انجام پذیرفته و مادیت یافته بر کار بلاواسطه و زنده است که از کار انباشته شده سرمایه به وجود می‌آورد». آنچه مارکس در اینجا به طور ساده و در قالب چند جمله کوتاه مطرح می‌کند. شفاف‌ترین تصویر از وجود واقعی سرمایه است. یک نیروی اجتماعی مستقل، یک رابطه اجتماعی قاهر که وجودش، وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار است، مولود مستقیم کار و استثمار کارگر است. شرط موجود بودن، رشد و بقایش وجود طبقه کارگر است. در همان

حال مستقل، مسلط و قاهر بر تولید کنندگان خود، جامعه و جهان حاضر است. قدرتی چنان مستولی و فاتق و بتواره که به قول مارکس (در بحثهای دیگرش) کل جامعه موجود از آن شروع و به آن ختم می‌شود. از این تعریف بسیار درست و کالبدشکافانه مارکس چند نکته مهم قابل استنتاج است. اول: سرمایه در همان حال که رابطه تولید ارزش اضافی، تولید، بازتولید و رشد مستمر سرمایه، رابطه جدا ساختن کارگر از کار، محصول کار و تعیین سرنوشت زندگی اوست، در همان حال شالوده واقعی وجود جامعه سرمایه‌داری و رابطه آزاد و پمپاژ سیاست، مدنیت، دولت، حقوق، فرهنگ، افکار، اخلاق، قراردادها و کل فراساختارهای پاسدار موجودیت سرمایه نیز می‌باشد. دوم: وقتی که سرمایه چنین است لاجرم مبارزه طبقه کارگر علیه استثمار، شدت استثمار یا هر فرم بی حقوقی خود در این نظام نیز، نمی‌تواند مبارزه‌ای آویزان به نظم سرمایه‌داری و منحل در چرخه ارزش افزایی سرمایه باشد. این نکته ماهوی مرز میان پویه واقعی کارزار طبقاتی کارگران با همه رویکردهای رفرمیستی راست و چپ است. این ذات مبارزه طبقاتی پرولتاریاست که اعتصابش برای بهای بیشتر نیروی کار باید به گونه‌ای انداموار تجلی صف آرای او علیه اساس بردگی مزدی نیز باشد. باید به عنوان طبقه‌ای در حال جنگ بر سر بود و نبود کل سرمایه‌داری ظاهر گردد، فضای پیکارش باید فریاد بلند این پیام باشد که خواستار کفن و دفن پروسه تبدیل محصول کار خود به سرمایه خواستار نابودی روند سرمایه شدن حاصل کارش می‌باشد و مبارزه‌اش برای افزایش دستمزد حلقه‌ای پیوسته از زنجیره سراسری این پیکار است. کارگر تنها در این صورت، نیروی زنده درگیر در مبارزه طبقاتی است. تنها در این حالت راه واقعی ارتقاء سرمایه ستیزی خودپوی خویش به سرمایه ستیزی آگاه طبقاتی را می‌رود، تنها به این شرط سلول پویای جنبشی است که خود را برای محو بردگی مزدی آماده می‌کند، در غیر این صورت، در شرایطی که به قانون، نظم، مدنیت و حقوق نسخه پیچی شده سرمایه آویزان است، وقتی که کل هستی اجتماعی و طبقاتی خود را ساز و کار سرنگونی طلبی فراطبقاتی و به قدرت رساندن یک حزب بالای سر خود می‌سازد، زمانی که تمامی قدرت کارزار ضد سرمایه‌داری خود را در گورستان سندیکالیسم دفن می‌کند، موقعی که مبارزه‌اش علیه بهای نازل نیروی کار، تبعیضات جنایتکارانه جنسی، کار کودک،

آلودگی‌های زیست محیطی، دیکتاتوری، خفقان، قتل‌عام آزادیهای سیاسی، علیه کشتار ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، علیه هر کدام اینها، تجلی صف آرای و اعمال قدرت او علیه سرمایه‌داری نیست، دیگر سخنی از مبارزه ضد سرمایه‌داری وی نیز در میان نمی‌باشد. وقتی که چنین نیست او کل وجود طبقاتی سرمایه ستیز خودپوی خویش را در قبرستان رفرمیسم راست سندیکالیستی یا رفرمیسم میلیتانت چپ نمای حزب سالار دفن کرده است. بر روی این قدرت پل بسته است تا با مالکان و حاکمان دوزخ سرمایه‌داری بیع و شری نماید، حالتی که جنبش کارگری صد سال و چند دهه است در باتلاق آن می‌فرساید، می‌پوسد و نتیجه‌اش همین است که در برابر دیدگان خیره و میهوت خود داریم.

۲. مارکس در تشریح فهرست وار رابطه خرید و فروش نیروی کار، دستمزدی که کارگر می‌گیرد و اضافه ارزشی که سرمایه‌دار دریافت می‌کند، مثال اجاره‌دار زمین و کارگر روزمرد را پیش می‌کشد. او در این مثال، به ارقام ۵ قروش بهای نیروی کار و ۵ قروش سود صاحب سرمایه اشاره می‌نماید. شبیه این مثال با ارقامی ناظر بر همین قیاس و نسبت تقریباً در سراسر متون نقد اقتصاد سیاسی مارکس، از فقر فلسفه و دست‌نوشته‌ها و مزد، بها، سود گرفته تا گروندریسه و مجلدات مختلف کاپیتال به وفور قابل مشاهده است. در غالب این مثال‌ها نرخ اضافه ارزش مورد رجوع محاسبه حول محور ۱۰۰ درصد می‌چرخد. چرا مارکس همه جا این نسبت و رقم را مطرح می‌کند، شاید بتوان دو دلیل برایش آورد. نخست اینکه فقط مثال است و به قول معروف «در مثل مناقشه نیست». دلیل دوم که به نظر مهم‌تر و واقعی‌تر می‌آید، تطابق نسبی این رقم یا شاخص با سطح بارآوری نیروی کار و سایر مؤلفه‌های مستولی بر پروسه تولید سرمایه‌داری در آن شرایط معین تاریخی است. دقیقاً نمی‌دانیم، اما با مراجعه به شواهد مختلف می‌توان حدس زد که متوسط نرخ اضافه ارزش‌ها در آن زمان واقعا هم حول این محور می‌چرخیده است. هدف ما از باز کردن باب این گفتگو هم اتفاقاً توضیح همین نکته مهم است. سرمایه‌داری در فاصله میان آن روز تا امروز، در طی این ۱۵۰ سال، با سیر صعودی انفجارآلود بارآوری کار، با روند خیره‌کننده افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه، با ایجاد شرایطی که در آن حداقل نیروی کار حداکثر سود و سرمایه را تولید می‌کند، به بهره‌گیری از

محیرالعقول‌ترین انقلابات صنعتی، تکنولوژیک و اطلاعاتی و با به کارگیری کل دستاوردهای دانش بشری در خدمت تولید و تولید و باز هم تولید سرمایه، متوسط نرخ اضافه ارزش‌ها را به گونه‌ای انفجاری بالا برده است. هیچ آمار دقیقی از این رقم در هیچ کجای دنیا نمی‌توان پیدا کرد زیرا دیوان محاسبات بورژوازی در بند بند خود مین سر راه جستجوی این ارقام است. با همه اینها تمامی شواهد بانگ می‌زنند که متوسط نرخ استثمار یا نرخ اضافه ارزش‌ها در سطح بین‌المللی نه فقط چندین برابر زمان مارکس که سر به چند ده برابر می‌زند. نرخ اضافه ارزش چیزی نیست که با داده‌های خاص اقتصادی این یا آن کارخانه بتوان محاسبه کرد. به گفته مارکس تک سرمایه‌ها فقط اضافه ارزش‌های حاصل استثمار حوزه مستقیم انباشت و ارزش افزایی خود را تصاحب نمی‌کنند، آنها سهمی از کل اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر را نصیب خود می‌سازند. با همه اینها، همین داده‌های منتشر شده از سوی مراجع رسمی رژیم جمهوری اسلامی سرمایه فریاد می‌زنند که متوسط نرخ ارزش اضافی در جامعه ما از ۱۰۰۰ درصد افزون است. کارگر ایرانی در بهترین حالت از هر ۱۰ تومان که تولید می‌کند فقط یک تومان را به عنوان مزد می‌گیرد و مابقی سرمایه و سود سرمایه‌دار می‌گردد. ارقام مورد اشاره مارکس در این مقاله یا همه متون نقد اقتصاد سیاسی او تا جایی که به نرخ اضافه ارزش مربوط است باید با نگاهی تاریخی و با رجوع به شرایط هر دوره مورد کندوکاو قرار گیرد. یک نکته دیگر را هم همین جا و در ارتباط تنگاتنگ با این بحث اضافه کنیم. نرخ اضافه ارزش‌ها یا نرخ استثمار کارگران دنیا توسط سرمایه، سر به آسمان می‌ساید، اما آهنگ شتاب این نرخ در مقابل نرخ افزایش بسیار کهنکشان سرمایه‌ها هیچ قندی را در دل سرمایه‌داران و مالکان جهنم سرمایه‌داری آب نمی‌کند. به موازات سیر صعودی انفجاری نرخ اضافه ارزش‌ها، ما شاهد سیر رو به افت نرخ سودها و گسترش بی‌مهار پهنه بحران‌خیزی سرشتی سرمایه در سراسر جهان هستیم. این‌ها رویه‌های مختلف واقعیت چرخه تولید سرمایه‌داری در شرایط روز جهان است.

۳. در پایان مقاله، مارکس از چهره کریه سرمایه‌داران، به ویژه اقتصاددانان و نمایندگان فکری فریبکار آنها پرده بر می‌دارد. «بورژواها و اقتصاددان‌های آنها می‌گویند که منافع سرمایه‌دار و

کارگر یکی است... اگر سرمایه‌دار شغلی به کارگر ندهد، او به بدبختی کشیده می‌شود و سرمایه نیز اگر به استثمار نیروی کار نپردازد به نابودی می‌گراید... هرچه سرمایه‌ای که به تولید اختصاص داده شده افزایش یابد، به همان اندازه صنایع رونق بیشتری خواهند داشت و هرچقدر بورژوازی ثروتمندتر شود به همان اندازه سرمایه‌دار احتیاج به کارگران بیشتری دارند و همانقدر هم کارگر خود را گران‌تر خواهد فروخت!!! (نقل به اختصار) مارکس اینجا به روایتی از فریبکاری بورژوازی و شکلی از مهندسی افکار توده‌های کارگر توسط سرمایه اشاره می‌کند که در تمامی طول تاریخ سرمایه‌داری به صورت گلوله مرگ به شعور، شناخت و مغز توده‌های کارگر شلیک شده است. اقتصاددانان و نمایندگان فکری سرمایه در سراسر جهان، از جمله در جامعه ما همواره با شناخت و درنده‌خویی خاص طبقاتی خود تلاش کرده و تلاش می‌کنند تا به کارگران القاء کنند که گویا سرمایه‌داری نقطه پیوند منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار است!!! گویا اولی کارآفرین است و دومی هم در قبال انجام دادن کار مزد خود را می‌گیرد!!!

گویا:

« تو از من زور خواهی من ز تو زر - - - چه منت داشت باید یکدگر را»!!!

آنچه این عوام‌فریبان درنده صفت می‌گویند، بدون هیچ شک، یکی از بی‌شرمانه‌ترین دروغ‌های تاریخ زندگی بشر است. شالوده هستی سرمایه بر نیست‌سازی کارگر استوار شده است. سرمایه مولود، مخلوق و حاصل استثمار کارگر است. کل آنچه در جهان زیر نام سرمایه وجود دارد توسط کارگران دنیا تولید شده است. کل این سرمایه‌های آفریده و محصول کار و استثمار کارگر به جای آنکه در خدمت زندگی، رفاه، آسایش، آرامش و تعالی جسمی و فکری وی قرار گیرد، به غدارترین، درنده‌ترین، جنگ‌آفریزترین، ویرانگرترین، هولوکاست‌سازترین، خون‌آشام‌ترین و تباهگرترین قدرت قاهره مسلط بر زندگی و زنده بودن و کل بود و نبود او تبدیل شده است. به آنچه همین لحظه حاضر در نقطه، نقطه جهان در مقابل چشم ما است نگاه کنید، سلول، سلول واقعیت‌ها، ابعاد انفجاری این دروغ کثیف اقتصاددانان و نمایندگان فکری طبقه بورژوازی را فریاد می‌زنند!! سرمایه‌ای که آفریده کار و محصول استثمار نسل‌های متوالی طبقه کارگر جهانی است با این طبقه چه کرده و چه می‌کند؟ پاسخ ساده است. کل

جهان و تاریخ را به صورت بمب گرسنگی و فقر و فلاکت و بیکاری و جنگ و بی‌بهداشتی و بی‌مسکنی و بی‌خانمانی بر سر و روی آنها فرو باریده است. آنها را به موجوداتی مفلوک، اسیر، زبون، جدا از کار و حاصل کار و پروسه تعیین سرنوشت زندگی خود ساقط ساخته است. دنیای آکنده از تبعیضات جنایتکارانه جنسی، قومی و نژادی را بر سر آنها آوار کرده است. صدها میلیون کودک را در عمق سیاه چالها به دار تولید سود حلق آویز نموده است. اختاپوسی به نام دولت را در قواره‌های مختلف دیکتاتوری هار و دموکراسی فریبکار به جان آنها انداخته است. وحشیانه‌ترین سرکوب‌های قهرآمیز، دموکراتیک و فاشیستی نوع دینی و ناسیونالیستی را بر هر نفس کشیدن آنان مستولی ساخته است. جنگهای امپریالیستی جهانی و بشرسوز اول و دوم، جنگهای همیشه شعله‌ور میان دولت‌ها، جنگ هولوکاست‌ساز امریکا در ویتنام، کره، بالکان، جنگ دولت‌های درنده ایران و عراق، جنگ امریکا در افغانستان و عراق، جنگ‌های سوریه و لیبی و سودان و اتیوپی و کنگو، جنگهای موخس امپریالیستی انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپای غربی در قاره‌های مختلف و رشته طویل تهاجمات نظامی دیگر را بر سر بشریت آوار کرده است. کل کارنامه سرمایه از این برگ‌ها آکنده است. سخن از «منافع مشترک سرمایه‌دار و کارگر» پلیدترین دروغ تاریخ است. به عبارتی کوتاه از مارکس در مقاله «کار بیگانه شده» نظر اندازیم. «هر چه کارگر ثروت بیشتری تولید می‌کند و محصولاتش از لحاظ قدرت و مقدار بیشتر می‌شود، فقیرتر می‌گردد. هر چه کارگر کالای بیشتری می‌آفریند خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود، افزایش ارزش جهان اشیاء نسبتی مستقیم با کاستن از ارزش جهان انسانها دارد...» مارکس اضافه می‌کند «هر چه کارگر بیشتر تولید می‌کند باید کمتر مصرف کند. هر قدر ارزش بیشتری می‌آفریند خود بی‌بهارتر و بی‌ارزش‌تر می‌گردد، هر چه محصولاتش بهتر پرورانده شده باشد خود کژدیسه‌تر می‌شود. هر چه محصولاتش متمدن‌تر، خود وحشی‌تر، هر چه کار قدرتمندتر خود ناتوان‌تر، هر چه کار هوشمندانه‌تر خود کودن‌تر و برده‌تر...» این سخن که گویا نقطه اشتراکی میان منافع کارگر و سرمایه‌دار وجود دارد تیر زهرآلودی است که در طول تاریخ سرمایه‌داری از سوی اقتصاددانان و نمایندگان سرمایه به مغز کارگران شلیک شده است و آنچه توده کارگر با گوشت و پوست و رگ و پی خود لمس

کرده‌اند، یا به ویژه با سر بیدار و هشیار طبقاتی خود تشخیص داده‌اند، دقیقاً رویه متضاد و معکوس این خرافه بافی‌ها است.

[سرمایه = خرید نیروی کار]

سرمایه مرکب است از مواد اولیه، وسایل کار و انواع وسایل معیشت که برای تولید مواد اولیه جدید، وسایل کار جدید و وسایل معیشت جدید مورد استفاده قرار می‌گیرند. تمام این اجزاء متشکله سرمایه به وسیله کار به وجود آمده و محصول کار هستند، یعنی کار انباشته شده‌اند. پس سرمایه کار انباشته شده است که به عنوان وسیله‌ای برای تولید مجدد به کار می‌رود. این نظر اقتصاددانان است.

یک برده سیاه کیست؟ می‌توان به اشکال گوناگون پاسخ داد. مثلاً انسانی است از نژاد سیاه و تنها در شرایط معینی تبدیل به برده می‌شود. یک ماشین پنبه ریزی، ماشینی است برای رسیدن پنبه و تنها در شرایط معینی تبدیل به سرمایه می‌شود. اگر از این شرایط معین خارج شود، دیگر سرمایه نیست. همان طوری که طلا به خودی خود پول نیست و شکر قیمت شکر نیست. انسان‌ها در امر تولید نه تنها به روی طبیعت بلکه به روی یکدیگر نیز تاثیر می‌گذارند. انسان‌ها تنها به دلیل اینکه به شکل معینی همکاری می‌کنند و متقابلاً فعالیت‌های خود را مبادله می‌نمایند، قادر به تولید هستند. و به منظور تولید وارد روابط و مناسبات معینی با یکدیگر می‌شوند و عمل آنها به روی طبیعت، یعنی تولید، تنها در درون این روابط و مناسبات اجتماعی انجام می‌پذیرد. مسلماً این روابط اجتماعی که تولیدکننده‌ها را در رابطه با یکدیگر قرار می‌دهد، و این شرایط که آنها در چارچوب آن فعالیت‌های خود را با هم مبادله کرده و در مجموعه عمل تولید شرکت می‌کنند، برحسب خصوصیات وسایل تولید تفاوت می‌کند. با اختراع یک وسیله جدید جنگی، مانند سلاح آتشین بالاچار تمام سازمان درونی ارتش تغییر یافت؛ یعنی روابطی که افراد بر مبنای آن ارتشی را تشکیل می‌دادند و می‌توانستند به مثابه ارتش عمل کنند و همچنین روابط بین ارتش‌های مختلف نیز تغییر نمود.

در نتیجه آن روابط اجتماعی که افراد در چارچوب آنها به امر تولید می‌پردازد، یعنی مناسبات تولید اجتماعی، عوض می‌شوند؛ و به عبارت دیگر با دگرگونی و رشد و توسعه وسائل مادی تولید و نیروهای تولید، تغییر می‌یابند. مناسبات تولیدی در مجموع خود چیزی را به وجود می‌آورند که روابط اجتماعی و یا، جامعه نام می‌گیرد؛ جامعه‌ای که در سطح معینی از رشد تاریخی قرار داشته و با خصوصیت ویژه‌ای از دیگر جوامع متمایز می‌گردد. جامعه کهن، جامعه فئودالی و جامعه بورژوایی این چنین مجموعه‌هایی از مناسبات تولید بوده و هر یک از این مجموعه‌ها مشخص کننده یک مرحله ویژه از رشد تاریخی بشریت می‌باشند.

سرمایه نیز یک رابطه اجتماعی تولید می‌باشد. این یک رابطه بورژوایی تولید، یعنی یک رابطه تولیدی جامعه بورژوایی است، وسائل معیشتی، وسائل کار و مواد اولیه‌ای که سرمایه از آنها تشکیل شده آیا در یک شرایط معین اجتماعی و تحت روابط معین اجتماعی، تولید و انباشته نشده‌اند؟ آیا اینها برای تولید جدید در شرایط اجتماعی معین و تحت روابط معین اجتماعی به کار نمی‌روند؟ و آیا درست همین خصوصیت اجتماعی معین نیست که محصولات مورد لزوم برای یک تولید جدید را تبدیل به سرمایه می‌کند؟

سرمایه تنها مرکب از وسائل معیشتی، وسائل کار و مواد اولیه، مرکب از محصولات مادی نیست، بلکه شامل ارزش‌های مبادله نیز می‌باشد. تمام محصولاتی که سرمایه از آن تشکیل می‌شود، کالا می‌باشند. بنابراین سرمایه مقداری محصولات مادی نیست؛ بلکه مقداری کالا، ارزش مبادله و کمیت‌های اجتماعی است.

برای مثال: اگر پنبه را به جای پشم، برنج را به جای گندم، کشتی بخاری را به جای خط آهن بگذاریم؛ به شرط اینکه پنبه و برنج و کشتی بخاری، یعنی جنس سرمایه همان ارزش مبادله، یعنی همان قیمت پشم و قیمت گندم و خط آهن را دارا باشد؛ در چنین حالتی سرمایه تغییری نمی‌کند. جنس سرمایه می‌تواند بدون اینکه سرمایه دچار کوچک‌ترین تغییری گردد، دائماً تغییر کند. ولی اگر هر سرمایه‌ای، مقداری کالا یعنی ارزش مبادله است؛ برعکس، هر مقدار کالا یا ارزش مبادله، سرمایه نیست.

هر مقدار از ارزش مبادله، یک ارزش مبادله است؛ هر ارزش مبادله، منفرداً یک مقدار ارزش مبادله می‌باشد. مثلاً خانه‌ای که ۱۰۰۰ مارک می‌ارزد، یک ارزش مبادله به مبلغ ۱۰۰۰ مارک است. هر تکه کاغذی که یک فنیگ ارزش دارد، مقداری ارزش مبادله به مبلغ صد صدم فنیگ می‌باشد. محصولات را که می‌توان با محصولات دیگر عوض کرد کالا می‌نامند. رابطه معینی را که تحت آن، این کالاها مبادله می‌شوند، ارزش مبادله آنها و یا اگر برحسب پول باشد، قیمت آن می‌نامند. کمیت این محصولات نمی‌تواند در کالا بودنشان، و اینکه دارای ارزش مبادله یا قیمت معین می‌باشند تغییری به وجود آورد. یک درخت هر چقدر بزرگ یا کوچک باشد، یک درخت است. اگر آهن را به اونس [۳۵ \ ۲۸ گرم - م] و یا به تن، با محصولات دیگر مبادله کنیم؛ آیا در خصوصیت کالا بودن و خصوصیت ارزش مبادله داشتنش تغییری حاصل می‌شود؟ خیر! باز هم این آهن کلاست که برحسب کمیتش ارزش آن بیشتر یا کمتر و قیمتش بالاتر و پائین‌تر خواهد بود. پس چگونه مقداری کالا یا ارزش مبادله به سرمایه تبدیل می‌شود؟

به این خاطر که: این مجموعه کالاها به مثابه یک نیروی اجتماعی مستقل، یعنی به مثابه نیروی بخشی از جامعه، از طریق مبادله با نیروی کار زنده و بلاواسطه خود را حفظ کرده و رشد می‌کند، و وجود طبقه‌ای که چیز دیگری به جز قدرت کار کردن را صاحب نیست، شرط ضروری وجود سرمایه است. تنها سلطه کار انباشته شده، انجام پذیرفته و مادیت یافته، بر کار بلاواسطه و زنده است که از کار انباشته شده سرمایه به وجود می‌آورد.

واقعیت سرمایه در این امر نیست که جهت تولید مجدد، کار انباشته شده توسط کار زنده به مصرف می‌رسد؛ [بلکه] واقعیت آن در این خلاصه می‌شود که کار زنده در خدمت کار [انباشته شده] به مثابه وسیله‌ای برای حفظ و رشد ارزش مبادله خویش، قرار می‌گیرد.

حال ببینیم که در امر تبادل بین سرمایه‌دار و کارگر مزد بگیر چه چیزی اتفاق می‌افتد؟ کارگر در ازاء نیروی کارش وسائل معیشتی دریافت می‌کند؛ ولی سرمایه‌دار در مقابل این وسائل معاش که به کارگر می‌پردازد، کار و فعالیت تولیدی کارگر و نیروی خلاقه‌ای را دریافت می‌کند که نه تنها آنچه که مصرف کرده مجدداً می‌سازد، بلکه به کار انباشته شده، ارزشی بیشتر

از آنچه که در ابتدا داشته است می‌دهد، کارگر از سرمایه‌دار تنها قسمتی از وسائل معیشتی موجود را می‌گیرد. این وسائل معیشتی به چه درد او می‌خورد؟ به درد مصرف فوری. ولی به محض اینکه من این وسائل معیشت را مصرف می‌کنم، اگر از مدت زمانی که این وسائل مرا زنده نگه می‌دارند، به منظور تولید وسائل جدید معیشت استفاده ننمایم؛ یعنی اگر در طی مصرف این وسائل، با کار خود، ارزش‌های جدیدی را به جای ارزش‌های مصرف شده و از دست رفته به وجود نیآورم برای من به طرز جبران‌ناپذیری از دست رفته‌اند. اما درست همین نیروی فوق‌العاده تولید مجدد است که کارگر در ازاء وسائل معیشت به سرمایه‌دار تسلیم می‌کند. بنابراین به خودی خود آنرا از دست داده است. مثالی را در نظر بگیریم؛ یک اجاره‌دار زمین به کارگر روزمزدش ۵ قروش نقره در روز می‌دهد. کارگر روزمزد برای این ۵ قروش نقره تمام روز را در روی زمین اجاره دار کار کرده و درآمدی برابر ۱۰ قروش برای او تضمین نموده است. اجاره دار تنها برابر آنچه را که به کارگر مزدبگیر داده است، دریافت نمی‌کند؛ بلکه دو برابر آنرا می‌ستاند. بنابراین او ۵ قروش نقره‌ای را که به کارگر مزدبگیر داده به طرز سودآور و ثمربخشی به کار برده است. در ازای ۵ قروش نقره، کار و نیروی کارگر مزدبگیر را خریده، توسط آنها به اندازه دو برابر محصول از زمین بدست می‌آورد و ۵ قروش نقره خود را به ۱۰ قروش تبدیل می‌سازد. برعکس مزدبگیر به جای نیروی تولیدی خود که ثمرات آنرا به اجاره دار واگذار کرده ۵ قروش دریافت می‌کند، که آنرا با وسائل معیشت که کم و بیش به سرعت مصرف می‌شوند، مبادله می‌کند. بنابراین ۵ قروش نقره مورد بحث ما به دو گونه به مصرف رسیده‌اند. برای سرمایه‌دار: به نحوی که تولید مجدد می‌کند، چرا که این ۵ قروش با نیروی کار مبادله می‌شود [۲۱] که ۱۰ قروش تولید کرده است؛ و برای کارگر: به نحوی غیرتولیدی، زیرا او این ۵ قروش را با وسائل معاش یعنی وسائلی که برای همیشه از بین رفته‌اند [به دنبال مصرف آنها - م]، عوض کرده است و تنها با تکرار مبادله سابق با اجاره دار است که کارگر می‌تواند مجدداً آنها را به دست آورد.

بنابراین سرمایه، مفروض بر کار مزدوری؛ و کار مزدوری، مفروض بر سرمایه می‌باشد. این دو متقابلاً به هم وابسته‌اند، این دو متقابلاً یکدیگر را به وجود می‌آورند. آیا کارگر در یک

کارخانه پنبه تنها پارچه‌های پنبه‌ای تولید می‌کند؟ خیر! او سرمایه نیز تولید می‌نماید؛ او ارزش‌هایی را به وجود می‌آورد که بر کار او حکمفرمایی خواهند داشت؛ چرا که به وسیله آنها ارزش‌های جدیدی به وجود می‌آیند.

اگر سرمایه تنها با نیروی کار مبادله شود، و اگر تنها کار مزدوری تولید کند، افزایش می‌یابد. نیروی کار مزدبگیر می‌تواند با سرمایه مبادله شود، به شرط اینکه سرمایه را افزایش دهد و نیرویی را که بنده آن است تقویت نماید. بنابراین افزایش سرمایه، افزایش پرولتاریا، یعنی افزایش طبقه کارگر است.

بورژواها و اقتصاددان‌های آنها می‌گویند که منافع سرمایه‌دار و کارگر یکی است. در واقع هم همینطور است؛ زیرا اگر سرمایه‌دار شغلی به کارگر ندهد، او به بدبختی کشیده می‌شود و سرمایه نیز اگر به استثمار نیروی کار نپردازد به نابودی می‌گراید و برای استثمار کردن باید آنرا خریداری کند. هرچه سرمایه‌ای که به تولید اختصاص داده شده - یعنی سرمایه تولیدی - سریع‌تر افزایش پیدا کند، به همان اندازه نیز صنایع رونق بیشتری خواهند داشت و هرچقدر بورژوازی ثروتمندتر شود و داد و ستدهای او وضعیت بهتری پیدا کند، به همان اندازه نیز سرمایه‌دار احتیاج به کارگران بیشتری خواهد داشت و همانقدر هم کارگر خود را گران‌تر خواهد فروخت.

شرط اجتناب ناپذیر برای وضعیتی قابل تحمل برای کارگر، امکان افزایش هرچه سریع‌تر سرمایه تولیدی است.

اما افزایش سرمایه تولیدی به چه معنی است؟ این به معنی افزایش قدرت کار انباشته شده بر روی کار زنده است، به معنی افزایش سلطه بورژوازی بر روی طبقه کارگر است. هنگامی که کار دستمزدی ثروتی بیگانه را که بر او تسلط دارد، قدرتی که دشمن اوست، یعنی سرمایه را می‌آفریند؛ وسائل اشتغال یعنی وسائل معیشت - به شرطی که او نیز مجدداً به جزئی از سرمایه و به اهرمی که مجدداً با حرکتی سریع آنرا رشد بدهد، بدل گردد - مجدداً به سوی او می‌آیند.

گفتن اینکه منافع سرمایه و منافع کارگر یکی هستند، تنها بدین معنی است که سرمایه و کار مزدوری دو جزء یک رابطه واحد می‌باشند؛ هر کدام وابسته به دیگری است، همانطوری که رباخوار و مفلس متقابلاً به هم وابسته‌اند.

کارگر مزدبگیر تا زمانی که کارگر مزدبگیر است، سرنوشت‌اش وابسته به سرمایه می‌باشد، اینست آن اشتراک منافع معروف بین کارگر و سرمایه‌دار.

